



مدرسه علمیه مدینه العلم کازمیه

فصلنامه فرهنگی پژوهشی مَدِیْنَةُ الْعِلْمِ کازمیه

شماره ۲، بهار ۱۴۰۳

در این فصلنامه میخوانیم:

- ✓ حج توحیدی در نظام مبارزه با طاغوت
- ✓ راهبردهای ترویج و تعمیق دینداری میان جوانان و نوجوانان در جامعه امروز
- ✓ امر به معروف و نهی از منکر ریشه در عشق و محبت اعضای جامعه اسلامی به یکدیگر
- ✓ تعارض و عدم تعارض بین وجوب اطاعت از امام و رحمت بودن امام
- ✓ معرفی کتاب الحقائق فی محاسن الأخلاق



اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ

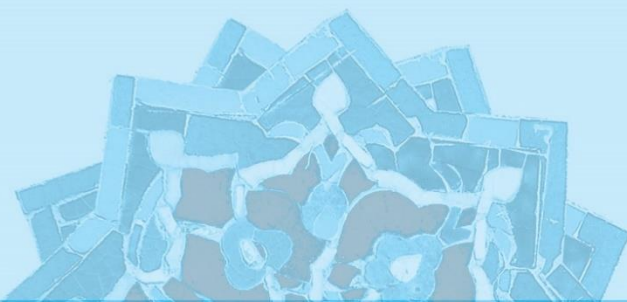
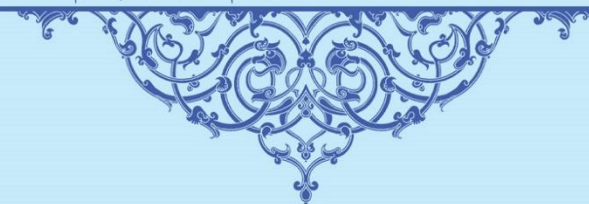




امام خمینی رحمۃ اللہ علیہ

این حوزه‌های علمیه است که اسلام را تا حالا نگه داشته است
اگر روحانیون نبودند از اسلام خبری نبود.

آثار امام خمینی، چاپ سوم، ۱۳۸۴، ص ۷۵





امام خامنه ای حفظه الله

پژوهش بایستی هم برای رسیدن به اوج قلّه‌ی علم و ایجاد مرجعیت علمی
و هم باید برای حلّ مسائل جاری کشور باشد.

۱۳۹۷/۰۳/۲۰



فصلنامه فرهنگی، پژوهشی، مدینه العلم

صاحب امتیاز: حوزه علمیه مدینه العلم کاظمیہ یزد
مدیر مسئول: حجة الاسلام والمسلمین سید ابراهیم فاطمی نسب
سر دبیر: محمد علی افتخاری پور
صفحه آرایی و طراحی جلد: محمد علی افتخاری پور

نویسندگان:

سید محمد حسین مدرس وامقی

سید مرتضی حسینی

حجت الاسلام امید نساج دره

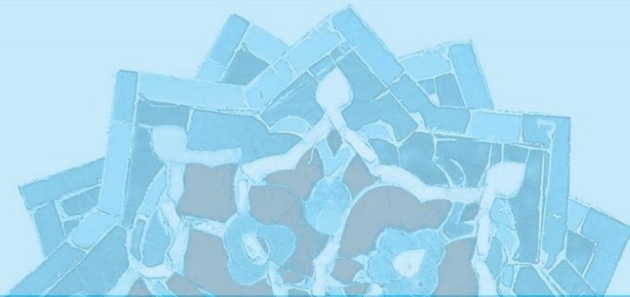
مهدی متین فر

حجت الاسلام هادی هادی زاده

نشانی: یزد، بلوار آیت الله مدرس، مدینه العلم کاظمیہ

تلفن تماس: ۰۳۵-۳۸۳۴۱۰۱۰

کانال ایستا: @kazemie_yazd



فهرست مطالب

- سخن مدیر مسئول ۱
- حج توحیدی در نظام مبارزه با طاغوت (سیدمحمدحسین مدرس وامق)..... ۳
- راهبردهای ترویج و تعمیق دینداری میان جوانان و نوجوانان در جامعه امروز
(سیدمرتضی حسینی)..... ۵
- امر به معروف و نهی از منکر ریشه در عشق و محبت اعضای جامعه اسلامی به
یکدیگر (حجت الاسلام امید نساج دره)..... ۱۶
- تعارض و عدم تعارض بین وجوب اطاعت از امام و رحمت بودن امام (مهدی
متین فر)..... ۲۰
- معرفی کتاب الحقائق فی محاسن الأخلاق (حجت الاسلام هادی هادی زاده). ۴۴

سخن مدیر مسئول

بسم الله الرحمن الرحيم

خدای بزرگ و بی نظیر را سپاس و حمد می‌گوییم که راه‌های نیکو و بامعنا را در طاعت و بندگی‌اش به ما نمایان ساخت و به شکر و سپاسگزاری از نعمت‌هایش ترغیب نموده است. با عنایت و لطف الهی و به واسطه‌ی دل‌هایی نورانی از اهل بیت (علیهم‌السلام)، ما را مشغول به کسب علم و نشر آن در دیاری کرد که خود از دیرباز به عنوان سرزمین علم و فقاقت شناخته شده است.

مدرسه علمیه مدینه العلم کاظمیه در شهر کهن و پرافتخار یزد، مأمن طلاب جوان و حاملان علم و فرهنگ شهادت و ایثار، به یاد مرحوم حضرت آیت الله مدرسی و تلاش‌های خالصانه فرزند برومندشان، آیت الله سیدمحمدکاظم مدرسی، پایه‌گذاری شده است. این نهاد مقدس همواره در راستای پیشبرد مأموریت‌ها و سیاست‌های کلان حوزه‌های علمیه کشور، با فعالیت‌های بومی محور و اثرگذار به تقویت روحانیت و حضور فعال جامعه در عرصه‌های مختلف پرداخته است.

از جمله طرح‌های ارزنده این مرکز، برنامه‌های متنوع آموزشی، پژوهشی و فرهنگی با هدف جذب و گزینش جوانان علاقه‌مند به علوم دینی، برای پرورش نسل آینده تأثیرگذاران انقلاب و جمهوری اسلامی می‌باشد. علاوه بر آن با برگزاری کلاس‌های علمی، هنری، تفریحی و ورزشی در تابستان و کارگاه‌های مهارت‌آموزی، این مجموعه سعی دارد فضایی پربار و سازنده برای طلاب جوان فراهم آورد.

در همین راستا، همایش تجلیل از طلاب نخبه و پژوهشگر یزدی در حوزه علمیه کشور و برگزاری نشست‌های علمی، همیشه در رأس کارهای ما بوده و نگین این تلاش‌ها، راه‌اندازی یک پژوهشگاه در نزدیکی مدرسه است که نوید دهنده شکوفایی بیش از پیش علمی خواهد بود.

همچنین، با نگاهی به دستاوردهای علمی و فرهنگی که در این مسیر حاصل شده، خستگی‌ناپذیری طلاب و روحانیون جوان را به ویژه در عرصه پژوهش و نوآوری‌های علمی ارج می‌نهیم. این تلاش‌ها به وضوح نمایانگر عزم راسخ و محبت بی‌دریغ آنان به علم و دین است که در قلب تاریخ و فرهنگ این دیار ریشه دارد. ما به دنبال آنیم که با انتشار فصلنامه‌ای هر سه ماه، فضایی برای اشتراک‌گذاری تحقیقات، نظرات و مطالب علمای حوزه و طلاب فراهم کنیم. این فصلنامه، اگرچه در آغاز راه خود است، اما با رهنمودهای بزرگواران، امید به رشد و کمال دارد.

اهداف ما در این فصلنامه صرفاً محدود به انتشار مقالات نیست، بلکه به دنبال هدایت و تشویق طلاب به تحقیق و پژوهش، توسعه مهارت‌ها و ایجاد انگیزه در آن‌ها نیز هستیم. ما همچنین هدف داریم تا ارتباطات علمی و فرهنگی بین اساتید و طلاب را تقویت کنیم و موجب همگرایی بیشتر در عرصه‌های پژوهشی شویم. فصلنامه‌ی ما نیز به‌عنوان یک هسته‌ی علمی-پژوهشی، پل ارتباطی بین طلاب و اساتید خواهد بود تا

ایده‌ها، نظرات و حساسیت‌های علمی وقت خود را به اشتراک بگذارند و زمینه‌ساز شکوفایی افکار نو در این راستا شوند. نیک می‌دانیم که تنها در فضای همفکری و مشارکت می‌توان چالش‌های علمی را طی کرد و به رشد و بالندگی علمی دست یافت.

ما به زیبایی می‌اندیشیم و با همت و تلاش در کنار یکدیگر، قدم به قدم به قله‌های علمی نزدیک‌تر خواهیم شد و از بحر علم حداکثر بهره را خواهیم برد. امید داریم که با یاری اهل علم و فضل، صدای بلند علم و حقیقت را در جامعه طنین‌انداز کنیم.

در پایان بار دیگر از تمامی بزرگواران که به هر شکل در این مسیر ما را یاری نموده‌اند، صمیمانه سپاسگزاریم و برای همگان توفیق، سلامتی و سربلندی از درگاه خداوند متعال آرزو مندیم. بی‌تردید، مشارکت فعال شما در این فصلنامه، پویایی و کامیابی آن را تضمین خواهد کرد و موجب تشویق طلاب به سمت تحقیق و پژوهش خواهد شد. تمامی نظرات و انتقادات خیرخواهانه شما را در آغوش می‌کشیم و خود را برای بهبود هرچه بیشتر این مجموعه متعهد می‌دانیم.

امید است که این مرحله جدید در امر پژوهش و آموزش، به شکوفایی و پیشرفت روزافزون طلاب علم و دیار ما منجر شود.

با آرزوی توفیق روزافزون برای همگان، سیدابراهیم فاطمی‌نسب، مدیر مسئول

حج توحیدی در نظام مبارزه با طاغوت

* سید محمد حسین مدرس وامق^۱

حج و توحید

در طی قرن‌های متمادی مکه محور خودسازی و توجه به خداوند بوده است. خاکی که برخاسته از ندای توحید است. در ذره ذره این خاک که نظر بیفکنی جز ندای ذکر و تسبیح و تقدیس و تکبیر و تسلیم در برابر خداوند واحد قهار متعال چیزی نمی‌شنوی. خاکی که با بکاء زمینی‌های آسمانی قوت گرفته و آماده در آغوش کشیدن پیامبر آخرالزمان شده.

برائت توحیدی

توحید از وحد می‌آید. یعنی فقط او و لاغیر. یعنی او هست و غیر او هیچ است. پس هر که خود را من بداند و خواسته باشد بگوید من هم کسی هستم (انا رجل) می‌گوییم تو از حقیقت فاصله گرفته‌ای و در مقابلش می‌ایستیم. چه حالا این فرد از مجردات باشد یعنی نفس و چه از غیر مجردات باشد یعنی انسان. به این می‌گویند خودسازی به این می‌گویند توحید. حج امسال با سال‌های دیگر فرق دارد. ما شاهد این هستیم که رژیم درنده و خون‌خوار صهیونیسم که از دل نداهای انا رجل خارج شده در حال سلاخی کردن کودکان و زنان و فرزندان غزه و اسلام است. طواغیت در طول زمان‌های مختلف زمانی که موجودیت خود را در خطر می‌دیدند سرکش می‌شدند و چنان تکبر می‌کردند که می‌گفتند ما هم حرفی برای گفتن داریم و فاجعه‌های عظیم انسانی رقم می‌خورد. در اینجا هست که آیه «لقد کان فی قصصهم عبره لاولی الالباب» تداعی می‌شود زمانی که داستان طاغوت زمانه حضرت موسی کلیم الله را مورد بازخوانی قرار می‌دهیم می‌بینیم چگونه چنین فردی که خود را خدای قوم خویش می‌داند وقتی ندای توحید را می‌شنود با آن به ستیز بر می‌آید چرا که او با خطر موجودیت خود مواجه شده و مثل گرگ درنده‌ای به ذبح کودکان و برده‌های کشی زنان بنی اسرائیل دست می‌زند «یذبحون ابنائکم و یستحیون نسائکم». توحید اینچنین است. توحید برای طواغیت خطرناک است، توحید برای ظالمان، دست پر قدرت خداست، اصلاً اگر توحید اینگونه نباشد توحید نیست توجیه است بر مسلمانی؛ رهبر معظم انقلاب نیز در نامه امسال خطاب به حجاج بیت احرام فرمودند: اجتماع عظیم و مناسک پیچیده‌ی حج، هرگاه با چشم تدبّر دیده شود، برای مسلمان، قوت قلب و سرچشمه‌ی اطمینان است، و برای دشمن و بدخواه، هراس‌انگیز و پرهیبت. جای تعجب نیست اگر دشمنان و بدخواهان امت اسلامی، این هر دو جانب فریضه‌ی حج را آماج تخریب و تردید سازند؛ چه با برجسته‌سازی مغایرت‌های مذهبی و سیاسی، و چه با فروکاستن از جنبه‌های قدسی و معنوی. حال حج بدون توحید آیا حج است؟! آیا حج بدون برائت حج است؟

چه بر سر حاکمان عرب آمده که حج را فقط محل عبادت می‌دانند! مگر این نیست که یکی از مظاهر خودسازی برائت است. برائت از هر شیطان و سوسه‌کننده‌ای از جن و انس «قل اعوذ برب الناس ... من شر

۱. طلبه پایه چهارم مدرسه علمیه مدینه العلم کاظمیه یزد. ۰۹۱۶۲۱۷۰۵۲۵

الوسواس الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنه و الناس»، و چه خوب خداوند متعال در اعمال پیچیده و پرفروغ حج آموزه‌های خود را گنجانده. آنجا که ما در رقبات، براثت خود را از هر وسوسه کننده‌ای اعلام می‌داریم. آنجا که ما رمی می‌کنیم در رمی جرات از تمدن شرک آفرین و آلوده تمدن غرب و لیبراسیم انگلیسی.

حج و وحدت

توحید وحدت آفرین است توحید انسان ساز و انسان سوز است و حج مظهر توحید است «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ» در این صورت دیگر حج مختص به مسلمانان نیست مختص به شیعیان نیست مختص به اهل سنت نیست مختص به همه آحاد جهان و آزاد مردان و زنان جهان است و این مطلب در ذیل این آیه و تفسیر رهبر معظم انقلاب در جلسه با کارگزاران حج روشن تر می‌شود: مکرر ما عرض کرده‌ایم که خدای متعال به وسیله‌ی حضرت ابراهیم(ع) نه فقط یک عده‌ی خاصی را، آحاد مردم را (به حج دعوت کرد): «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ» (می‌فرماید) ناس را، همه‌ی مردم را، همه‌ی آحاد بشر را دعوت کن برای حج.

حج و فطرت

اما این کلام خیلی جالب است (همه‌ی آحاد را دعوت کن به حج). آیا تمام انسان‌های جهان و ملل مختلف در بدو تولد مسلمان به معنای اصطلاحی بوده‌اند؟ پس چرا خداوند همه مردم را دعوت به حج می‌کند؟ چون حج مظهر توحید است و ندای فطرت هم توحید است. مثل قرآن نیز که آموزه‌هایش فطری است و دل جان‌های انسان‌های خسته جان بیدار، خسته از فسادها و فحشاها و قصابی‌ها و ... وقتی این همه انسان در طواف ندای «لبيك اللهم لبيك» سر می‌دهند یعنی توحید. یعنی جهانی شدن توحید. و جهانی شدن شعار توحید یعنی نه فقط بیداری اسلامی بلکه بیداری فطری بشر و یعنی به خطر افتادن موجودیت جهان غرب و هر آن چیزی که منفعتش به ابزار بودن انسان‌ها گره خورده. پس اگر شما می‌بینید در دانشگاه‌های تاپ علمی صنعتی جهان مثل MIT، استنفورد، هاروارد و ... تظاهرات دانشجویان را، تعجب نکنید! این یعنی مصداق این قسمت از آیه «فاقم وجهك»: «لاتبدیل لخلق الله ذلک دین القیم» و این نکته در نامه امسال رهبر معظم انقلاب به جوانان اروپا کاملاً مشهود بود (توصیه می‌کنم با قرآن آشنا شوید). این یعنی دعوت به یکی از مظاهر توحید فطری مثل دعوت به حج و دعوت به آموزه‌های آن.

راهبردهای ترویج و تعمیق دینداری میان جوانان و نوجوانان در جامعه امروز

* سیدمرتضی حسینی حسین آباد^۲

چکیده

ترویج و تعمیق دینداری میان جوانان و نوجوانان در جامعه، امروز بدون وجود برنامه و راهبرد مشخص و حساب شده و به شیوه‌های قدیمی و مرسوم ممکن نخواهد بود؛ به همین دلیل نیازمند راهبردهایی هستیم که بتوان با ترسیم فعالیت‌های آموزشی و تبلیغی در حوزه دین ذیل آن‌ها، به انسجام این فعالیت‌ها و منطبق شدن آن‌ها بر نیازها روز جامعه و در نتیجه اثربخش‌تر شدن آن‌ها کمک نمود. لذا در این نوشتار به ارائه و تبیین برخی از راهبردهای ترویج و تعمیق دینداری متناسب با جوان امروزی، در سه محور اصلی پرداخته شده است.

۱. ایجاد پیش‌نیازهای دینداری در افراد

۲. ایجاد انگیزه برای تبعیت از دین اسلام

۳. فراهم نمودن بستر مناسب دینداری

راهبردهایی متناسب با اقتضائات جامعه امروز و نیازهای نوجوانان و جوانان که در نظر داشتن آن‌ها در ترسیم راهکارهای اجرائی و برنامه‌های آموزشی و تبلیغی در حوزه دین در سطح کلان مانند آموزش و پرورش و در سطح فعالیت‌هایی با مقیاس کوچک‌تر مانند تربیت فرزند توسط والدین نقش بسزایی در اثربخش‌تر شدن این فعالیت‌ها و در نتیجه افزایش کمی و کیفی دینداری در جامعه دارد.

کلیدواژه‌ها

دین اسلام، دینداری، ترویج، تبلیغ، انسان، راهبرد، انگیزه دینداری، پیش‌نیازهای دینداری، بستر مناسب برای دینداری، موانع دینداری، تبیین، جامعه امروز، جوانان، نوجوانان.

مقدمه

دینداری و تبعیت از دستورات دین مبین اسلام از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است؛ زیرا دین اسلام تنها برنامه‌ای است که هم سعادت انسان در آخرت را تضمین کرده و هم بهترین شیوه استفاده از این دنیا در راستای داشتن یک زندگی ایده آل و لذت بخش را به انسان نشان می‌دهد.

امروزه در جامعه ما افراد و نهادهای بسیاری به حسب وظیفه قانونی، رسالت اجتماعی و یا دغدغه شخصی به نشر معارف دین اسلام در راستای ترویج و تقویت دینداری میان افراد جامعه می‌پردازند؛ اما بسیاری از این تلاش‌ها، اثرگذاری مطلوب و مورد انتظاری را به خصوص بر روی نسل جوان، در پی نداشته است؛ از جمله دلایل ریشه‌ای آن را می‌توان عدم وجود نگاهی جامع و درست به مقوله دین و روش تبلیغ آن در مجریان این فعالیت‌ها دانست؛ لذا به ارائه و تبیین دقیق برخی راهبردهای ترویج و تعمیق دینداری در سه محور اصلی: ایجاد پیش‌نیازهای دینداری در افراد، ایجاد انگیزه برای تبعیت از دین اسلام و فراهم نمودن بستر مناسب

۲. طلبه پایه چهارم مدرسه علمیه مدینه العلم کاظمیه یزد. ۰۹۲۱۵۳۲۴۰۴۵

دینداری پرداخته‌ایم؛ تدوین این راهبردها با توجه به اقتضائات و ویژگی‌های جامعه امروز و جوان و نوجوان امروزی صورت گرفته است و در عین حال منطبق بر نص قرآن کریم و روایات است و سعی شده به جای ارائه راهکارهای مرسوم قدیمی از زاویه‌ای دیگر به مبحث دینداری پرداخته شود که ارائه این مفاهیم در قالب راهبردهای مرتبط به هم در نوع خود منحصر به فرد است و می‌توان ادعا نمود که متمرکز کردن فعالیت‌های تبلیغی در حوزه دین ذیل این راهبردها منجر به اثرگذاری هر چه بیشتر این فعالیت‌ها شده و می‌تواند قدمی هر چند کوچک در راستای تحقق جامعه‌ای اسلامی که یکی از ارکان تمدن نوین اسلامی است؛ باشد.

۱. ایجاد زمینه پذیرش دین در افراد

یکی از ایرادهای بزرگ فعالیت‌های تبلیغی در حوزه دین عدم توجه به وجود یا عدم وجود برخی ویژگی‌ها در مخاطب است؛ ویژگی‌هایی که بودن یا نبودن آن‌ها تأثیر مستقیم در آمادگی مخاطبان برای پذیرش دین دارد، و اساساً آموزش دین اسلام باید با پرداختن به همین مفاهیم بنیادین آغاز شود تا اثرگذاری لازم را داشته باشد. این ویژگی‌ها به دو دسته کلی تقسیم می‌شوند:

۱. برخی از آنها به صورت طبیعی در انسان‌ها وجود دارد؛ مانند منفعت طلبی اما بسیاری از انسان‌ها به دلایل متعددی یا به طور کلی نسبت به آن غافل هستند و یا در تشخیص مصادق دچار اشتباه می‌شوند.
۲. برخی دیگر، نه تنها در طبیعت انسان یافت نمی‌شود بلکه در نگاه اول پذیرش آن برای انسان دشوار است و او باید تلاش کند تا آن صفت را در خود نهادینه کند؛ مانند ویژگی برنامه ریزی و برنامه پذیر بودن. در ادامه به تشریح این ویژگی‌ها که می‌توانند به عنوان پیش‌نیازهای دینداری باشند، خواهیم پرداخت.

الف) منفعت طلب بودن

در نگاه اول ممکن است از عبارت منفعت طلب بودن برداشتی ناصحیح صورت گیرد، چرا که در فرهنگ ما منفعت طلب و خودخواه بر کسی اطلاق می‌شود که منافع دیگران را نادیده گرفته و به خاطر منافع خود حقوق دیگران را پایمال و به آن‌ها ظلم کند؛ لکن بنابر معنایی که در اینجا از منفعت طلبی مدنظر داریم، نادیده گرفتن منافع و حقوق دیگران، در اصل «نابود کردن منافع بلند مدت خود به خاطر منافع کوتاه مدت» است که کاملاً خلاف منفعت طلبی است؛ چرا که عواقب ظلم به دیگران نه تنها در آخرت بلکه گاهی در دنیا نیز دامن‌گیر انسان خواهد شد.

در مقابل در نظر داشتن منافع دیگران و حتی ایثار و از خود گذشتگی که در ظاهر به ضرر منافع کوتاه مدت انسان است، در اصل به معنای «گذشتن از منافع کوتاه مدت به خاطر منافع بلند مدت» می‌باشد از مصادیق منفعت طلبی است.

دین اسلام آمده تا همه منافع انسان در زندگی دنیا و آخرت و راه رسیدن به آن‌ها را به او نشان دهد و فلسفه دستورات خداوند نیز همین است که انسان دنبال منافع خویش رفته و ضرر نکند چرا که در قرآن کریم می‌فرماید: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ، وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا» (فصلت، ۴۶) هر کس شایسته عمل کند، پس به سود خود اوست و هر کس ناشایسته عمل کند پس به زیان اوست.

بنابراین بدیهی است اگر انسانی به دنبال منافع خویش چه در دنیا و چه در آخرت نباشد و همه منافعش را نخواهد دینداری نیز برای او جذابیت نداشته و نمی‌تواند فردی دیندار باشد برای مثال وقتی به یک دانش آموز می‌گوییم: «اگر درس نخوانی و مدارج عالی را طی نکنی و وقت خودت را به بطالت بگذرانی، ده سال دیگر، به جایگاهی نمی‌رسی و متأسف خواهی شد.» اگر او در پاسخ بگوید: «مهم نیست!» این فرد که منافع ده سال آینده‌اش را در نظر نمی‌گیرد، اهل دین هم نمی‌شود، زیرا ابتداء باید اصل منافع برایش مهم باشد تا بتوان از برنامه‌ای که قرار است بیشترین منافع را به انسان برساند با او سخن گفت.

ممکن است این سوال پیش بیاید که اگر یک جایی دین به ضرر انسان، بود باید دین را کنار گذاشت یا منافع خود را؟ این پرسش ریشه در برداشت عامیانه و فهم نادرست از دین دارد؛ مگر ممکن است دستورات الهی که برخاسته از محبت بی‌حد و حصر خداوند به انسان است به ضرر او باشد! پس اولین ویژگی‌ای که برای دیندار شدن لازم می‌باشد این است که انسان، منفعت طلب است و نفع و ضررش برای او اهمیت بسیاری دارد.

ب) اهل مسابقه بودن

«سَابِقُوا إِلَيَّ مَغْفِرَةً مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» (حدید، ۲۱)

دومین پیش‌نیاز دینداری و اینکه شخص نسبت به انجام دستورات خداوند حساس باشد، اهل مسابقه بودن است. منفعت طلب بودن برای دینداری لازم است اما کافی نیست، زیرا انسان علاوه بر آن، به یک انگیزه برای انجام حداکثری فعالیت‌ها نیاز دارد، و آن انگیزه برتری جویی نسبت به دیگران است؛ ویژگی اهل مسابقه بودن باعث می‌شود به دنبال تأمین منافع حداقلی نباشد و همه منافعش را در نظر بگیرد و بخواهد از همه برتر شود. دین برای این نیامده که ما را فقط از زشتی‌ها و بدی‌ها نجات دهد! دین آمده است تا در تمام ساحت‌های زندگی ما را به اوج برساند. دین برنامه‌ای است برای کسانی که حداکثر منافع را می‌خواهند. کسی که دنبال حداکثر منافع نباشد، این برنامه زندگی نیز به درد او نمی‌خورد! برای مثال زمانی که به کسی گفته می‌شود: «موسیقی نامناسب گوش نده، زیرا باعث عدم شکوفایی استعدادهای روحی و معنوی تو خواهد شد و مانع رسیدن تو به تمام منافعت می‌باشد» اگر او در جواب بگوید: «من تمام منافع را نمی‌خواهم و برایم مهم نیست!» این فرد با این تفکر حداقلی که در زندگی مادی خود به حداقل‌ها اکتفا کرده است، اساساً نمی‌تواند دارای شخصیتی دیندار باشد و نسبت به انجام دستورات دین، حساس نخواهد بود.

بنابراین از آنجا که دین اسلام بنا دارد تا تمام منافع مادی و معنوی انسان در دنیا و آخرت را تأمین کند، ایجاد و حفظ روحیه مسابقه دادن و به تبع آن در نظر گرفتن تمامی منافع، از ضروری‌ترین پیش‌نیازهای پذیرش دین می‌باشد.

ج) برنامه پذیری و برنامه ریزی

از آنجا که دین اسلام خود برنامه‌ای برای زندگی انسان‌هاست؛ صفاتی مانند اهل برنامه ریزی و تدبیر بودن، دقت در رفتار و نظم از مهم‌ترین ویژگی‌های است که می‌توان به عنوان زمینه و پیش‌نیاز دینداری معرفی کرد.

برای این کار ابتداء باید در ذهن افراد نهادینه شود که زندگی به صورت تصادف اداره نمی‌شود، برای رسیدن به هر منفعتی، به تدبیر و تلاش منظم نیاز داریم و بدون تدبیر نمی‌توان زندگی کرد!

البته ممکن است در مواجهه با برنامه ریزی و نظم احساس شود منظم زندگی کردن باعث می‌شود انسان به زحمت افتاده و از زندگی لذت نبرد و در مقابل بی‌برنامه زندگی کردن از لذت بیشتری برخوردار است. پس آیا این مطلب بدین معناست که بی‌نظمی لذت بخش است؟ پاسخ مثبت است؛ همین بی‌نظمی حتی برای انسان منظم نیز لذت بخش است! فرد منظم اگر بخواهد در برنامه خود گاهی اوقات بی‌نظم باشد، در آن زمان محدود از بی‌نظمی خودش بسیار لذت می‌برد. برای مثال لذت یک انسان منظم از اوقات فراغت خود به مراتب بیشتر از لذت فرد بی‌برنامه از تمام زندگی‌اش می‌باشد. این تصور غلطی است که آدم اگر بدون نظم و برنامه، به سمت هر چیز که دلش خواست برود بیشتر لذت می‌برد! البته با هوس و بی‌نظمی هم می‌توان لذت برد اما لذت آن مقطعی، ناچیز و زودگذر است و در فاصله کمی غم و اندوه بیشتر جایگزین آن می‌شود.

تا زمانی که این حقایق برای کسی اثبات نشده باشد اگر وجود خدا نیز برای او اثبات شود اثری در دینداری او ندارد؛ زیرا او ضرورتی برای با برنامه زندگی کردن نمی‌بیند؛ خواه این برنامه از سوی خدا باشد یا هر کس دیگر؛ انسانی که اهل نظم و با برنامه زندگی کردن نیست موجودی منفعل بوده و لذا چنین فردی نمی‌تواند دیندار خوبی باشد. در مقابل فرد منظم و اهل برنامه، خود در پی سودمندترین و لذت بخش‌ترین برنامه است و زمینه پذیرش دین اسلام و دینداری، به خوبی در او وجود دارد.

د) پذیرش زندگی در جهانی منظم با نظمی آهنین

قبل از اینکه بخواهیم به سراغ دین برویم، باید بفهمیم در چه دنیایی زندگی می‌کنیم؟ این جهان، جهانی بی‌ضابطه نیست، بلکه جهانی است کاملاً حساب شده و دقیق که هر عملی در این جهان منظم، عکس‌العملی دارد. نتیجه بی‌نظمی ما در این جهان، به خود ما برمی‌گردد و به ما لطمه می‌زند. قوانین طبیعی این دنیا به ما این اجازه را نمی‌دهند که هر طور که می‌خواهیم در این جهان رفتار کنیم برای مثال گذر زمان محدودیتی است که انسان نمی‌تواند بر آن غلبه پیدا کند و لاجرم باید آن را بپذیرد.

البته پذیرش این جهان پیچیده، قاعده‌مند و منظم، کمی دشوار است؛ زیرا انسان‌ها ذاتاً علاقه‌مند به راحتی و آزاد بودن هستند و می‌خواهند به این محدودیت‌ها توجه نکنند تا راحت و آسوده باشند؛ اما این روش غلطی است چرا که توجه نکردن به این ضوابط تغییری در تأثیرگذاری آن‌ها بر زندگی انسان ایجاد نمی‌کند و آثار منفی عملکردهای او را از بین نمی‌برد و در نتیجه آسایش و راحتی برای او به ارمغان نمی‌آورد.

وقتی فرد این محدودیت‌ها را پذیرفت، قاعدتاً زندگی برای او سخت می‌شود چرا که اولاً انسان اطلاع کاملی نسبت به همه قواعد این عالم و علی‌الخصوص شیوه زندگی در این جهان منظم، به گونه‌ای که بیشترین نفع را ببرد و ضرری به او وارد نشود، نداشته و ثانیاً حتی با دانستن مسیر درست دائماً در معرض خطا و اشتباه است. اینجاست که احساس نیاز به یک برنامه کامل و مطابق با قوانین عالم - برای داشتن بهترین زندگی در این عالم پیچیده و دقیق - و کسی که در تمام این مراحل زندگی او را یاری کند و در صورت خطا و اشتباه دستگیر او باشد، در او بیدار می‌شود. اکنون به خوبی زمینه پذیرش دین و اعتقاد به پروردگار عالم که سرپرست

و یاور مؤمنان در همه سختی‌ها است و هیچ قدرتی بالاتر از او نبوده در فرد ایجاد شده است. بنابراین پذیرش نظم جهانی که در آن زندگی می‌کنیم از مهم‌ترین مقدمات پذیرش دین و دینداری است که پرداختن به این موضوع باید مورد توجه مبلغان و مروجان تعالیم دینی قرار گیرد.

۲. ایجاد انگیزه برای تبعیت از دین اسلام

تمام رفتارهای اختیاری و خودآگاه متوقف بر اراده و تصمیم است که این اراده خود نیز متوقف بر شوق می‌باشد.

از آنجا که دینداری فعلی اختیاری و خودآگاه است لاجرم متوقف بر اراده و به تبع آن شوق و انگیزه است. از این گذشته غالب افراد جامعه امروز به خصوص جوانان و نوجوانان از انگیزه کافی برای دینداری برخوردار نیستند؛ این در حالی است که اکثر فعالیت‌های تبلیغی و آموزش‌های دینی بدون توجهی به این مهم اثری ندارند، به عبارت دیگر این آموزش‌ها متناسب با افرادی طراحی شده‌اند که از انگیزه کافی برای پذیرش دین برخوردار بوده‌اند؛ مانند قبل از انقلاب اسلامی که مخاطبین مطالب دینی اغلب کسانی بودند که به عالم دینی مراجعه می‌کردند و این نشانه از وجود شوق کافی برای عمل به دستورات اسلام است؛ بر خلاف امروز که با انبوه کسانی رو به رو هستیم که خود را با دین مواجه می‌بینند بدون آن که انگیزه‌ای برای پذیرش و عمل به آن داشته باشند. (پناهیان، ص ۳۳)

متأسفانه غالب فعالیت‌های آموزشی و تبلیغی در حوزه دین علی‌رغم تفاوت زمینه ذهنی مخاطب امروزی هنوز به همان شیوه قبل اجرا می‌شود و به جای این که ابتداء دل و جان مخاطب را برای ایمان و پذیرش دین آماده شود به بیان احکام، اعتقادات و اخلاق پرداخته می‌شود. و یا این که برای متقاعد کردن مخاطب و ایجاد انگیزه در او از روش‌هایی استفاده می‌شود که کمتر با فطرت انسان امروزی سازگار است و در نتیجه غالباً باعث ایجاد شوق و انگیزه در او نمی‌شود. به بیان دیگر غالب آموزش‌های دینی امروز دارای دو اشکال اساسی می‌باشد:

۱. عدم توجه به نقش مهم انگیزه و شوق در عمل به دستورات دین.
۲. استفاده از مباحثی که توانایی لازم را برای ایجاد انگیزه در مخاطب را دارا نیست مانند پرداختن به بحث بهشت و جهنم به عنوان انگیزه دینداری.

شهید سید محمد باقر صدر درباره ایراد دوم می‌فرماید: امروز مسئله بهشت و جهنم برای بیشتر مردم اهمیتی ندارد! زیرا انسان امروزی مادی‌گرایانه تربیت می‌شود، مادی‌گرایانه رشد می‌کند، بر اساس اعداد و ارقام قابل شمارش بزرگ می‌شود، بر اساس «سیلی نقد به از حل‌وای نسیه» زندگی می‌کند؛ بنابراین روش تربیتی و الگوهای رفتاری وی باعث می‌شود اندیشه بهشت و جهنم نزد او بی‌فروغ شود و انگیزه‌ای ایجاد نکند! شاید عقلاً به آن باور داشته باشد اما این اندیشه احساسات او را تحریک نمی‌کند. حتی اینکه مسلمانان صدر اسلام جانشان را فدای اسلام می‌کردند و در راه اسلام از خودگذشتگی می‌نمودند و در این مسیر از هم پیشی می‌گرفتند به خاطر بهشت و جهنم نبود بلکه به خاطر این بود که به اسلام عشق می‌ورزیدند و می‌دیدند که

جاهل بودند، اسلام آن‌ها را عالم کرد، پراکنده بودند اسلام آن‌ها را یک‌پارچه کرد، سرگردان بودند اسلام آمد هدایت‌شان کرد، فقیر بودند اسلام آن‌ها را سیر کرد. (صدر، ص ۳۸)

این یعنی انگیزه آنان فوائد مادی اسلام در همین دنیا بوده است و پیامبر نیز با نشان دادن فوائد اجتماعی دین، مردم صدر اسلام را به دین اسلام دعوت کرد.

مرحوم صدر در ادامه اضافه می‌کند: چون این انسان در عالم حس و جهان مادی زندگی کرده، این سخن که فقط بعد از مرگ دین برای تو خوشبختی می‌آورد (باعث نجات از جهنم و رسیدن به بهشت می‌شود)، هیچ زمان کافی و موثر نخواهد بود؛ حتی در زمان پیامبر اکرم (ص)؛ بلکه به انسان می‌گوییم تو امروز سختی‌های دینداری را بپذیر و همین فردا اسلام راه خوشبختی را در مقابل تو باز می‌کند. (صدر، ص ۳۸)

برای رفع این دو اشکال و اینکه فعالیت‌های تبلیغی و آموزشی در حوزه دین اثرگذار بوده و بتواند باعث گرایش افراد به دین شود، می‌بایست مباحثی که در ادامه به تشریح آنها خواهیم پرداخت در فرآیند آموزش و تبلیغ دین، مورد توجه قرار گیرد:

الف) ارائه تصویری درست از دین اسلام

آگاهی و شناخت، اصلی‌ترین مبداء ایجاد شوق و انگیزه در انسان می‌باشد به طوری که برخی کتب فلسفی آن را تنها مقوله تأثیرگذار در ایجاد شوق و به تبع آن تنها مبداء افعال ارادی دانسته‌اند. بر همین اساس ایجاد انگیزه در افراد برای دینداری متوقف بر ارائه تصویری درست از دین اسلام می‌باشد. (طباطبایی، ص ۱۲۲ و ۱۲۳) امروزه برداشت‌ها و تفاسیر مختلفی از دین اسلام وجود دارد، برخی تنها آن را به آخرت انسان محدود کرده و برخی دیگر تنها بیان احکام فردی و اخلاق را در شأن دین می‌دانند؛ اگرچه غالب صاحب‌نظران و فرهیختگان دینی در جامعه امروز این برداشت حداقلی از دین را ناصواب می‌دانند؛ اما هنوز بسیاری از فعالیت‌های تبلیغی و محتوای آموزشی در حوزه دین اسلام بر مبنای نگاه‌های ناقص پیش رفته و تصویری نادرست از دین به مخاطب ارائه می‌کنند؛ بدیهی است که این گونه برداشت‌ها از دین از آنجا که با اصل اسلام و فطرت انسانی فاصله‌ها دارد؛ مثمر ثمر واقع نشده و نخواهد شد.

اینجاست که ضرورت وجود نگاهی جامع مبتنی بر قرآن کریم و سیره اولیای الهی و مطابق با فطرت و نیازهای انسان نمایان می‌شود تصویری که نقایص برداشت‌های حداقلی را نداشته و بر جان مخاطب بنشیند به گونه‌ای که گویا گمشده خویش که همان مسیر رسیدن به بهترین زندگی در دنیا و آخرت می‌باشد را یافته است. (پناهیان، ص ۴۸)

ایجاد این شناخت صحیح و کلی از دین اسلام در مخاطب متوقف بر اموری که در ادامه به بیان هر یک خواهیم پرداخت. لازم به ذکر است از آنجا که این نوشتار در مقام بیان راهبرد می‌باشد از بیان جزئیات دقیق گام‌های عملیاتی صرف نظر می‌کند.

۱. پرداختن به هدف دین اسلام

شناخت هدف یک چیز، از مهم‌ترین گام‌های شناخت آن می‌باشد. هدف دین اسلام هدایت انسان‌ها است؛

اما همین مسئله هدایت خود نیز محل اختلاف است و همان برداشت‌های ناقصی که سابقاً بیان شد در اینجا نیز مطرح می‌شود به همین دلیل اشاره به این نکته که هدایت چگونه و به چه سمت و سویی خواهد بود اهمیت زیادی در این بحث خواهد داشت. مقصود از هدایت در اسلام راهبری انسان به سوی سعادت دنیوی و اخروی اوست؛ سعادت یعنی کامیابی و خوشی یعنی همان چیزی که همه انسان‌ها به دنبال آن هستند. نکته مهم این است که دین اسلام تنها سعادت انسان در آخرت را مدنظر ندارد بلکه از آنجا که زندگی دنیا و آخرت در امتداد یکدیگرند اسلام هدایت انسان به سوی زندگی همراه با آرامش و اعتدال و نشان دادن راه درست بهره‌مندی حداکثری از نعمات مادی و معنوی در دنیا را نیز مدنظر دارد؛ برخلاف مسیحیت و یهودیت تحریف شده که یکی دنیا را وانهاده و دیگری توجه بسیار کمی به آخرت دارد.

۲. تبیین علت فرستادن دین از سوی خداوند متعال

علت یک چیز فراتر از هدف آن است و نقش به‌سزایی در فهم درست آن دارد. اطلاع از چرایی فرستاده شدن دین یکی از عوامل تعیین‌کننده در نوع نگاه به دین است؛ این که فرد بداند دستورات دینی تنها و تنها از روی محبت بی‌حد و حصر پروردگار عالم به بندگانش می‌باشد باعث می‌شود دید مثبتی نسبت به دین پیدا کند البته دانستن علت فرستاده شدن دین به تنهایی برای ایجاد انگیزه کافی نبوده و زمانی فرد می‌تواند قلباً به آن باور پیدا کند که ثمره و فایده دینداری را در زندگی خویش ببیند.

۳. عقلانی بودن دستورات دین

بعضی گمان می‌کنند که دستورات دین بر مبنای یک سری ارزش‌های اخلاقی است، و یا چون خدا دستور داده باید آنها را انجام داد تا هم شکر نعمات او را به جا آورده باشیم و هم از عذاب الهی در امان باشیم! این در حالی است که اگر خدا و جهان آخرت نیز وجود نداشت، انسان برای دستیابی به زندگی آرام و لذت بخش و دوری از ضرر و زیان در همین زندگی مادی می‌بایست دستورات دین را رعایت می‌کرد؛ چرا که تمام دستورات دین بر مبنای منفعت انسان است به طوری که در بسیاری از موارد دانشمندان علوم مختلف به آن اذعان داشته‌اند؛ و عقل نیز حکم می‌کند که انسان دفع ضرر کرده و به دنبال منافعش باشد.

۴. ثمره و فایده دینداری برای انسان

تبعیت از دستورات دین به خودی خود باعث تأمین منافع انسان در دنیا و آخرت می‌شود. برخلاف آنچه از برخی تعلیمات غلط دینی برداشت می‌شود که دین هیچ اثری در زندگی دنیایی و مادی انسان ندارد؛ اساساً هیچ دستور دینی‌ای نیست مگر آنکه به سود همین زندگی مادی انسان نیز می‌باشد. حتی آن دستوراتی که بیشتر جنبه معنوی و آخرتی دارد مانند خواندن نماز شب که باعث نورانیت چهره - که اثری مادی است - می‌شود. دینداری همچنین باعث می‌شود انسان در معرض رحمت خاص خداوند قرار گرفته و خداوند خود امور او را کفایت کند او را در تمام سختی‌ها یاری کرده و تمام نیازهای او را برطرف سازد.

پرداختن به این بحث باعث می‌شود فرد ذهنیت درست و مثبتی از دین پیدا کند و دیگر مانند کسانی که نسبت به منافع دینداری آگاهی ندارند، دیگر احساس نکند که دستورات دین تکالیفی مشقت‌بار و بیهوده

هستند؛ و از آنجا که انسان ذاتاً به دنبال منافع خویش و لذت بردن است وقتی منافع بسیار دینداری را بداند با شوق و از اعماق وجود دیندار می‌شود.

ب) نیاز انسان به دین

انسان موجودی است که از همان آغاز در صدد رفع نیازهای مادی و معنوی خویش و رسیدن زندگی آرام و لذت‌بخش می‌باشد. اما تأمین این نیازها در جهانی با این قوانین پیچیده کاری دشوار است حتی برآورده ساختن ساده‌ترین نیازهای مادی انسان نیز به دلیل پیچیدگی و ظرافت خلقت او کار آسانی نیست چه رسد به نیازهای روحی و معنوی او.

از همین روست که این انسان نیازمند برنامه‌ای جامع و دقیق است که مختصات و ویژگی‌های او و جهانی که در آن زندگی می‌کند را در نظر داشته باشد و راه را از بی‌راهه نشان بدهد.

تبیین این بحث که انسان برای رفع نیازهای خود به دین نیازمند است، در ایجاد انگیزه دینداری نقش قابل توجهی دارد؛ اما نکته‌ای که غفلت از آن می‌تواند از اثر بحث بکاهد مختص نبودن دین به نیازهای معنوی و روحی انسان است، این گونه تلقی از دین و مختص دانستن آن به امور معنوی از دو جهت نارواست:

۱. این گونه تلقی از دین باعث ایجاد انگیزه در مخاطب نمی‌شود چرا که اولاً اکثر مخاطبان امروزی بیشتر به نیازهای مادی خویش توجه دارند و ثانیاً رفع برخی نیازهای مادی پیش‌نیاز پرداختن به معنویات است.
۲. این نوع نگاه اجحافی بزرگ در حق دین اسلام است چرا که اسلام دینی جامع و کامل بوده و تمام ابعاد وجودی و نیازهای انسان را در نظر دارد؛ و ما حتی برای رفع نیازهای مادی و داشتن یک زندگی خوب در همین دنیا نیز به دین نیازمندیم. لذا می‌بایست با در نظر داشتن این نکته به تبیین نیاز انسان‌ها به دین اسلام در تمام ساحت‌های زندگی پرداخت.

ج) سرنوشت دنیایی کسانی که از دین خدا تبعیت نکردند:

«فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ...» (آل عمران، ۱۳۷)

خداوند متعال در جای جای قرآن کریم انسان‌ها را دعوت به تأمل و اندیشیدن درباره سرنوشت کسانی که پیامبران و ادیان الهی را تکذیب کرده و حاضر به پیروی از آنان نشدند، می‌کند.

واضح و روشن است که منظور از عاقبت همین سرنوشت دنیایی انسان است؛ طبق آنچه در قرآن کریم یاد شده این افراد بی‌دین حتی در همین زندگی دنیایی نیز عاقبت خوشی نداشته‌اند.

امروزه نیز تمدن غرب به عنوان یک تمدن ضد دین و به اصطلاح، آزاد، نمونه‌ای بارز از عاقبت زندگی بدون دین است؛ تمدنی که به قدری دچار فساد شده که مفهوم خانواده در آن دیگر معنایی ندارد تا آنجا که بسیاری از جوانان فرانسوی که از آن به عنوان مهد آزادی یاد می‌شود حتی پدر خویش را نمی‌شناسند!

اگر چه تمدن پرزرق و برق غرب به دستاوردهایی خوبی در زمینه علم و فناوری دست یافته اما اولاً این دستاوردها نتوانسته زندگی خوب و همراه با آرامش را برای اکثریت جامعه غربی به ارمغان بیاورد و همان طور که بیان شد بسیار از افراد حتی از لذت زندگی در کنار خانواده محروم‌اند و به قدری به پوچی رسیده‌اند که

به اختراع دستگاه‌هایی برای پایان دادن به زندگی خود روی آورده‌اند! و ثانیاً این توسعه‌های مادی نتیجه کار و تلاش و تفکر است نه نتیجه بی‌دینی؛ توضیح بیشتر آن که این کار و تلاش افراد بی‌دین که در ظاهر اعتقادی به خدا ندارند در واقع تبعیت از دستورات خداوند است؛ چرا که خداوند انسان را به کار و تلاش امر کرده و این کار و تلاش بی‌نتیجه نمی‌ماند به بیان دیگر گر چه آن فرد بی‌دین در گفتار و ظاهر اعتقادی به دین ندارد اما در واقع به بعضی از دستورات خداوند عمل می‌کند و این یعنی اعتقاد به دین و خداوند در عمل؛ با این که محدود است اما اثرات خود را در زندگی مادی می‌گذارد و خداوند نتیجه این اعمال را به او می‌دهد.

بدیهی است که این گونه افراد با افراد با ایمان تفاوت زیادی دارند چرا که مومنان علاوه بر بهره‌مندی از آثار ذاتی رفتارها و اعمال‌های خود از مهربانی خاص و امدادهای نیز برخوردار هستند و خداوند به طور ویژه آنان را یاری می‌کند.

چنان که گذشت افراد جامعه امروزی به خصوص جوانان و نوجوانان، مادی‌گرایانه تربیت شده، مادی‌گرایانه رشد کرده و بر اساس اعداد و ارقام قابل شمارش بزرگ شده‌اند. از همین رو بحث از تأثیر بی‌دینی در کیفیت زندگی مادی انسان تأثیر مطلوبی در ایجاد شوق و انگیزه دینداری در افراد دارد و می‌بایست به سرنوشت کسانی که از راهی به جز دین الهی در صدد دستیابی به زندگی خوب بوده‌اند برای مردم بیان شود که مصادیق متعددی از آن‌ها در گذشته و در عصر امروز وجود دارد.

۳. فراهم نمودن بستر مناسب دینداری

در کنار پرداختن به ایجاد زمینه دینداری و انگیزه در افراد می‌بایست به فراهم نمودن بستر مناسب برای دینداری افراد جامعه علی‌الخصوص جوانان و نوجوانان، توجه ویژه داشت. از مهم‌ترین ارکان ایجاد بستر مناسب برای زیست دینی در جامعه، رفع موانعی است که بر سر راه دین و دینداری قرار دارد؛ موانعی که گاهی باعث تحریف در دین و گاهی نیز باعث فریب مردم جامعه می‌شود که مصداق بارز آن در جامعه امروز رسانه و فضای مجازی است، که نه توسط دشمنان دین بلکه توسط دشمنان انسان و انسانیت، مدیریت می‌شود! روشن است که رسانه و فضای مجازی، فی‌نفسه مانعی برای دینداری به شمار نمی‌رود بلکه می‌تواند به فرآیند تبلیغ و آموزش دین در سطح جهان کمک شایانی کند. آنچه محل اشکال است مدیریت و سیاست‌گذاری این رسانه‌ها توسط شرکت‌هایی است که غالباً سهامداران آن، یهودیانی هستند که هدفی جز تسلط همه جانبه بر مردم جهان و نابود کردن و یا به بردگی کشیدن آنان ندارند.

فضای مجازی در جامعه امروز ما به عنوان سلاحی بر علیه مردم است که ذهن و روح آنان را هدف گرفته و با بر عکس جلوه دادن واقعیات، ایجاد شبهات، وارونه جلوه دادن حقیقت تمدن غرب و در نهایت اشاعه گسترده فساد و فحشا ضربه بزرگی به افراد جامعه به خصوص جوانان و نوجوانان وارد کرده است، به گونه‌ای که حتی خانواده‌های معتقد و با ایمان نیز از آثار مخرب آن در امان نمانده‌اند.

تا زمانی که رسانه و علی‌الخصوص فضای مجازی کشور زیر سلطه و نفوذ بیگانگان و دشمنان خدا و اسلام و انسان‌ها باشد نمی‌توان انتظار اثرگذاری مطلوب و گسترده‌ای از فعالیت‌های آموزشی و تبلیغی در

حوزه دین داشت حتی اگر پیش‌زمینه پذیرش دین ایجاد شده باشد و این فعالیت‌ها به درستی انجام گیرند؛ چرا که تندباد شبهه و عقاید باطل و فساد و فحشایی که از طریق فضای مجازی به جامعه تزریق می‌شود، می‌تواند این گلستان را یک شبه به خاکستر تبدیل کند.

پرداختن به فعالیت‌های تبلیغی و آموزشی در حوزه دین اگر همراه با بی‌توجهی به تأثیر رسانه‌هایی مانند شبکه‌های اجتماعی خارجی و حتی شبکه‌های نمایش خانگی داخلی بر روی افکار و دل و جان جوانان باشد و راه‌کاری برای بهبود وضع این رسانه‌های در دسترس همگان صورت نگیرد؛ به مثابه ریختن آب در ظرفی سوراخ است!

ممکن است برخی گمان کنند که راه‌کار این مسئله حضور پررنگ افراد معتقد در این بسترهای رسانه‌ای و ایجاد محتوای مناسب و نشر آن به صورت گسترده می‌باشد؛ این راه‌کار در رابطه با رسانه‌های مانند شبکه‌های نمایش خانگی و بسترهای مجازی داخلی می‌تواند اثربخش باشد اما در بسترهایی که حکمرانی آن در اختیار دشمنان است، این گونه فعالیت‌های آب در هاون کوبیدن است؛ راه‌کار درست در ارتباط با این گونه بسترها، جایگزین کردن بسترهای داخلی با بسترهای خارجی است. بسترهای داخلی‌ای که سیاست‌گذاری و مدیریت آن در اختیار کشور است و می‌توان به محتوای منتشر شده در آن نظارت داشت. این راه‌کار، بخش کوچکی از کلان برنامه شبکه ملی اطلاعات است که مورد تأکید بسیار رهبر معظم انقلاب نیز می‌باشد و امید است در آینده نه چندان دور تحقق یابد تا باعث برطرف شدن یکی از موانع بزرگ دینداری در جامعه امروز بشود.

نتیجه‌گیری

ضرورت داشتن راهبردهایی برای ارتقای کمی و کیفی دینداری به خصوص میان جوانان و نوجوانان در جامعه امروز امری انکار ناپذیر است که متأسفانه چندان که باید به آن پرداخته نشده و به روش‌هایی سنتی و قدیمی که اکثراً هیچ تناسبی با جامعه امروز ندارد اکتفا شده و یا اگر فعالیت‌های نیز صورت گرفته به به تقویت ظاهری فعالیت‌های تبلیغی پرداخته و مفاهیم محتوای ارائه شده به مخاطب از نظر چینش و ادبیات تغییری نکرده است. در این نوشتار سعی شد ضمن ارائه راهبردهایی برای ترویج و تعمیق دینداری که بیشتر ناظر به محتوای فعالیت‌های تبلیغی در حوزه دین است به تبیین ضرورت هر بحث در کنار پاسخ به ابهاماتی که ممکن است مطرح شود، پرداخته شود تا به کار بستن آنها و ترسیم سیر فعالیت‌های تبلیغی ذیل این راهبردها در سه محور اصلی: ایجاد پیش‌نیازهای دینداری، ایجاد انگیزه برای تبعیت از دین اسلام و فراهم نمودن بستر مناسب دینداری؛ برای دغدغه‌مندان این عرصه آسان باشد و بتواند زمینه‌ای باشد برای تفکر بیشتر درباره راهبردهای ترویج دینداری در جامعه امروز؛ به گونه‌ای که بتواند باعث ایجاد تحول در آموزش‌های دینی شده و سطح اعتقاد و پایبندی افراد جامعه به دین اسلام روز به روز افزون گردد چرا که این مهم تضمین‌کننده سعادت دنیوی و اخروی افراد جامعه می‌باشد.

منابع

۱. قرآن کریم

۲. پناهیان، علیرضا، حلقه مفقوده در تولید علم در حوزه‌های علمیه، تهران: نشر بیان معنوی، ۱۴۰۱ ه.ش.
۳. صدر، سیدمحمدباقر، حوزه و بایسته‌ها، ترجمه سیدامید مؤذنی، قم: نشر دارالصدر، ۱۳۹۸ ه.ش.
۴. طبایبی، سیدمحمدحسین، نه‌ایه الحکمه، قم: موسسه النشر الاسلامی، ۱۳۷۴ ه.ش.
۵. وکیلی، محمدحسن، معرفت‌شناسی (کتاب معلم)، مشهد: موسسه جوانان آستان قدس رضوی، ۱۳۹۸ ه.ش.

امر به معروف و نهی از منکر ریشه در عشق و محبت اعضای جامعه اسلامی به یکدیگر

* حجت الاسلام امید نساج دره^۳

معنای امر به معروف و نهی از منکر و اهمیت آن

امر به معروف و نهی از منکر یعنی مردم را به کار نیک واداشتن و از کار زشت بازداشتن؛ یکی از واجبات و ضروریات مهم دین مبین اسلام و ضامن اجرای احکام اسلامی در جامعه مسلمانان است و افرادی که این فریضه بزرگ را ترک کنند -ولو اهل نماز و عبادت و تهجد باشند- گناهکار بوده و کیفر سختی در انتظار ایشان خواهد بود. امر به معروف و نهی از منکر ضامن اجرای دین و قاوم دین در جامعه است، به گونه‌ای که با ترک آن، بقیه احکام دین نیز به مرور رو به زوال می‌رود.

در واقع تأثیر امر به معروف و نهی از منکر صرفاً به جلوگیری از انجام یک گناه یا واداشتن به انجام معروف، خلاصه نمی‌شود، بلکه حیات طیبه مسلمین را تضمین می‌کند و در صورت ترک آن نیز تنها یک نفر، آسیب نمی‌بیند، بلکه یک جامعه اسلامی و نسل آینده متضرر خواهد شد.

ملاک برتری امت اسلام

قرآن در آیه ۱۱۰ سوره آل عمران می‌فرماید: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ» در واقع امت اسلامی را امت برتر می‌داند، اما این برتری نه از روی ملاک نژادی و قومی و قبیله‌ای، بلکه به خاطر ایمان و یکی از لوازم ایمان یعنی امر به معروف و نهی از منکر می‌باشد. یعنی اولاً اسلام ملاک برتری را یک امر ارادی و اختیاری می‌داند و آن ایمان آوردن و انجام وظایف بر اساس ایمان است و ثانیاً ملاک برتری، امر به معروف و نهی از منکر است که از سر ایمان امت مسلمان، نشأت گرفته است.

به عبارت بهتر این مدال افتخار تا زمانی برای امت اسلام باقی خواهد ماند که این فریضه مهم را فراموش نکنند و با فراموشی این فریضه بزرگ و الهی، دیگری دلیلی برای برتری امت اسلام باقی نخواهد ماند؛ همان‌گونه که به مرور دیگر امت اسلامی به معنای واقعی باقی نخواهد ماند.

فراموشی این فریضه بزرگ یعنی تسلط فاسدان بر جامعه اسلامی

همان‌گونه که اشاره شد، طبق روایات اقامه سایر فرائض دینی، وابسته به اقامه فریضه مهم امر به معروف و نهی از منکر است و این امر نیز کاملاً بر اساس یک استدلال واضح و روشن بیان شده است.

در صورتی که فساد در جامعه علنی شده و بی‌توجهی به ارزش‌های دینی نادیده گرفته شود، با توجه به جاذبه‌های کوتاه‌مدت و دنیوی فساد، امکان انحراف سایر مسلمین نیز وجود دارد؛ بالاخره درجات ایمان مردم در یک جامعه متفاوت است و ممکن است با دیدن جاذبه‌های فساد، جذب شوند. مخصوصاً این که وقتی فسادی به راحتی در جامعه‌ای انجام شد یا ارزش دینی به راحتی در جامعه لگدمال شد و هزینه‌ای برای فاعل نداشته باشد، قبح آن فساد در نظر سایر مردم ریخته می‌شود و جذب به فساد به صورت ساده‌تری صورت

۳. معاونت آموزش مدرسه علمیه مدینه العلم کاظمیه یزد. ۰۹۱۳۳۵۴۸۰۶۱

می‌گیرد.

به عبارت بهتر با رواج فساد در جامعه اسلامی و ریختن قبح آن در جامعه، رسانه‌ها - حتی رسانه ملی - نیز اقدام به ارتکاب نسبت به همین اعمال خواهد داشت. مثلاً وقتی در جامعه، قبح رابطه دختر و پسر ریخته شد، در سریال‌ها و فیلم‌های تلویزیونی نیز شاهد همین روابط هستیم که نه تنها آن را قبیح و زشت قلمداد نمی‌کند، بلکه گاهی شخصیت مثبت و اصلی داستان در ارتباط با نامحرم نشان داده می‌شود و این امر سبب فراگیرتر شدن این فساد و قبح‌زدایی بیشتر از آن می‌شود. البته این مورد، از باب مثال بود و می‌توان موارد دیگری را نیز نام برد.

همچنین به مرور و با قبح‌زدایی از سایر گناهان، برخی کاندیداهای فرصت طلب، با استفاده از فرهنگ باطل ایجاد شده، با استفاده از عناوینی زیبا مانند لزوم آزادی جوانان، لزوم دسترسی به اطلاعات آزاد در دنیا و ... به دنبال جذب رأی دهندگان خواهند بود و چه بسا با رأی‌آوری و نشستن بر مسند کار، با اهمال نسبت به ارزش‌های دینی، زمینه گسترش فساد بیشتر را فراهم کنند؛ هر چند ظاهر یک مسئول در نظام اسلامی هستند! نتیجه اینکه سستی و اهمال نسبت به مسأله مهم امر به معروف و نهی از منکر، به مرور سبب تسلط فاسدان بر صالحان خواهد شد؛ یعنی حتی اگر خود اشخاص فاسد نتوانند بر جامعه مسلط شوند، با جهت‌دهی به افکار عمومی، می‌توانند زمینه قبح‌زدایی فساد و رواج فساد در جامعه را فراهم کنند.

موج فرهنگ باطل غربی "دلم می‌خواهد" به کشور ما هم رسیده است

یکی از مسائلی که کمک کرده که زمینه انجام وظیفه نسبت به امر به معروف و نهی از منکر تا حدی دشوار شود، رواج فرهنگ زشت "دلم می‌خواهد" است. مثلاً اگر به کسی تذکر داده شود که چرا چنین گناهی مرتکب می‌شود، بالاترین پاسخش این است که "دلم می‌خواهد"؛ گویا با این پاسخ طرف مقابل خلع سلاح می‌شود. این فرهنگ ناشی از فرهنگ لیبرالیسم غربی است که شعار آزادی حداکثری را برای افراد - مگر در جایی که موجب سلب آزادی دیگران شود - سر داده است. گذشته از این که این شعار دروغی بیش نیست و دارای تناقض‌های فراوان بوده و هرگز آزادی روانی و دینی افراد را در نظر نگرفته است و آزادی را صرفاً در زمینه‌های حیوانی انسان - و نه ابعاد انسانی - تعریف کرده است، این شعار کاملاً مغایر با دستورات الهی است.

در جامعه اسلامی که دقیقاً خدای متعال عمل به خواست دل (هوای نفس) را مهم‌ترین یا از اهم عوامل انحراف انسان می‌داند، شعار "دلم می‌خواهد"، شعاری ضد دینی باید تلقی شود، نه این که به عنوان یک حق برای دیگران پذیرفته شود.

لذا باید توجه داشت در جامعه اسلامی ملاک عمل، نه خواست دل بلکه خواست خداوند است و باید در این زمینه فرهنگ‌سازی شود تا این فرهنگ دلم می‌خواهد، فرهنگی مذموم و خودخواهانه در جامع تلقی شود.

جامعه مسئول؛ فرهنگ غلط "به من چه" یکی از عوامل کم‌رنگ شدن این فریضه

نکته دیگری که در کم‌رنگ شدن امر به معروف و نهی از منکر در جامعه کمک کرده است، فرهنگ "به من چه" هست که اتفاقاً این فرهنگ نیز ریشه در غرب دارد. با توجه به فرهنگ لیبرالی در غرب، به طور کلی هر کسی مسئول کار خود است نه دیگران و کسی حق دخالت در کار دیگری را ندارد، مگر به واسطه شغل

و وظیفه کاری. همین امر سبب احساس بی‌مسئولیتی نسبت به دیگران است. اما از نظر اسلام، همه مردم مسئول هستند؛ یعنی دین یک مسئولیت برای آنها قائل شده است که هر جا و در هر زمینه‌ای بتواند زمینه اصلاح و کمک به دیگران را فراهم و نقش خود را ایفا کند. به عبارت بهتر، نمی‌توان در مقابل ترویج فساد، بی‌بندوباری، اختلاس، دزدی و ... سکوت کرد و کار آن را تنها به حکومت واگذارد. و با یک "به من چه" شانه از مسئولیت خالی کند. بلکه هر شخصی مسئول است تا به سهم خود در آباد نگاه داشتن جامعه اسلامی - هم از نظر مادی و هم از نظر معنوی - انجام وظیفه کند.

لذا از جمله موارد فرهنگ‌سازی، اصلاح فکر و تغییر نگاه به این مسأله هست که همگان خود را در برابر دیگران مسئول بدانند. یعنی این تفکر باید در مؤمنین وجود داشته باشد که هم فقر و بیچارگی دیگران به ما ربط دارد و لذا خداوند با دستوراتی مانند صدقه، زکات، خمس و ... خواهان ایفای مسئولیت مسلمانان شده است و هم فقر فرهنگی و دینی به ما ربط دارد و خداوند با دستور امر به معروف و نهی از منکر، ارشاد جاهل و ... وظایف مسلمانان و مسئولیت‌شان را تعریف کرده است.

مبنای امر به معروف و نهی از منکر، عشق و محبت به اعضای جامعه اسلامی است

باید به این نکته توجه داشت که امر به معروف و نهی از منکر، می‌گیری نیست، بلکه از عشق و محبت مؤمنین به یکدیگر سرچشمه می‌گیرد.

این جمله را همه ما بارها شنیده‌ایم: "هر چه برای خود می‌پسندی برای دیگران هم بیسند و هر چه برای خود نمی‌پسندی برای دیگران هم می‌پسند" این جمله در واقع بخشی از کلام پیامبر رحمت (ص) است که بارها در سخنان اهل بیت (ع) هم تکرار شده است. در واقع مبنای قاعده امر به معروف و نهی از منکر، همین سخن زیباست. یعنی همان‌گونه که اگر فقیری و نیازمندی دیدیم، به او کمک می‌کنیم؛ همان‌گونه که اگر بینیم فردی به سمت دره‌ای بزرگ با سرعت در حرکت است، او را مطلع می‌کنیم، همان‌گونه که کسی اگر غذای مسمومی را بخواهد مصرف کند، به وی خبر می‌دهیم تا ضرر را از هم‌نوع خود دور کنیم، همین‌طور انسان مؤمن وقتی می‌بیند کسی با انجام منکری یا ترک معروفی، قدم به سمت دوزخ بر می‌دارد که ضررش به مراتب بیشتر از ضرر موارد مذکور است، از باب محبت و علاقه به فرد، به او یادآوری می‌کند که مبادا دچار تحمل ضرر سهمگین شود و همچنین به مرور زمان جامعه دچار چنین ضرری نشود.

نتیجه آن‌که فریضه مهم امر به معروف و نهی از منکر از باب مسئولیت اجتماعی از یک‌سو و از باب پیوند و علاقه مؤمنین به یکدیگر از سوی دیگر، بر مؤمنین واجب شده است. از همین روست که امر به معروف و نهی از منکر سبب شده تا جامعه مؤمنین، امت برتر باشند؛ چرا که نشان دهنده مهربانی و محبت و علاقه مؤمنان به یکدیگر است و مشخص است که چنین امتی با چنین محور محبتی، سزاوار بهترین امت شدن هستند.

وجود اختلاس و دزدی، بهانه‌ای برای ترویج منکر!

یکی از جواب‌هایی که گاهی مرتکبین منکر به آمر به معروف و ناهی از منکر می‌دهند این است که: شما

نمی‌خواهد به ما گیر بدهید! با یک روسری یا عدم ارتباط دختر و پسر یا ... قرار نیست مشکلات جامعه حل شود؛ شما بروید جلوی اختلاس‌ها و دزدی‌ها رو بگیرید!!

باید توجه داشت که این توجیه کودکانه که دستاویز عده‌ای قرار گرفته فاقد حتی سست‌ترین مبانی استدلال است.

اولاً: یعنی چون در جای دیگری فساد وجود دارد، من هم می‌خواهم فساد کنم؟ چون در جای دیگری قانون را رعایت نکرده‌اند، من هم می‌خواهم قانون دیگری را رعایت نکنم؟ سخنی بدون پشتوانه و غیرمنطقی؛ مثل این است که کسی بگوید چون عده‌ای سرطان دارند، من به خاطر آنفلوآنزا نباید دکتر بروم! خب هم اختلاس بیماری هست، هم بی‌بندوباری؛ وجود یکی یا حتی عدم رسیدگی به یکی دلیل نمی‌شود به دیگری هم رسیدگی نشود.

ثانیاً: مظاهر فساد که مستلزم نهی از منکر است، در دید عموم مسلمانان است و به تعبیر قانونی، جرم مشهود است که به راحتی قابل اثبات است، وگرنه اگر در مکان عمومی و در معرض دید عمومی نباشد، نه نهی از منکر لازم است و نه از نظر قانونی جرم است. اما اموری مانند اختلاس، غالباً به صورت پنهانی صورت می‌پذیرد و بعد از وقوع منکر، اطلاع از آن حاصل می‌شود. لذا وضعی بسیار متفاوت از مظاهر فساد مانند بدحجابی، بی‌بندوباری، اختلاط نامحرم و ... دارد. در ضمن در همان اختلاس نیز اگر کسی مطلع شد، وظیفه نهی از منکر را بر عهده دارد.

ثالثاً: در سال‌های اخیر در کشور برخورد با مفسدین اقتصادی و مختلسین نیز شدت گرفته و حتی از نزدیک‌ترین افراد مرتبط به مسئولین نیز دستگیر و محاکمه شدند و لذا دیگر بهانه‌ای برای این افراد باقی نمی‌گذارد.

اقدام همگانی به این فریضه ضامن تأثیرگذاری

یکی از شروط وجوب امر به معروف و نهی از منکر، احتمال تأثیرگذاری است و به همین دلیل برخی به همین بهانه، تکلیف را از خود ساقط شده می‌بینند.

اما حقیقت این است که اگر همه مؤمنین به وظیفه خود عمل کنند، خواهند دید که گاهی تذکر لسانی یک فرد، تأثیری نداشته، اما با تداوم آن و تذکرات لسانی متعدد دیگر، کم کم اثر خود را خواهد گذاشت. یعنی مثلاً فرد بی‌حجاب شاید به سخن نفر اول و دوم و سوم اعتنایی نکند، اما وقتی یک جامعه را در مقابل خود دید که به وی تذکر می‌دهند، مجبور به رعایت می‌شود. لذا نباید از ترس عدم تأثیرگذاری وظیفه را از خود ساقط دید. ناگفته نماند که وظیفه شهروندان در امر به معروف و نهی از منکر تنها تذکر لسانی و گذشتن از محل وقوع منکر است؛ یعنی وظیفه خود را انجام داده و در محل نایستد تا زمینه را برای جوسازی طرف مقابل ایجاد شود.

تعارض و عدم تعارض بین وجوب اطاعت از امام و رحمت بودن امام

* مهدی متین‌فر^۴

چکیده

امام یکی از جلوه‌های رحمت خداوند است و اطاعت از این نعمت الهی بر همگان (بر همه مکلفین) با ادله خاص واجب می‌باشد؛ از طرفی شاید در ذهن برخی این‌گونه تصور شود که چگونه یک شیء ای که از سوی خداوند به عنوان رحمت ارسال شده است، اطاعت و بهره‌گیری از آن امری واجب قلمداد شده است. آیا می‌تواند استفاده از نعمتی که تحت عنوان رحمت آمده به نحو وجوب قرار گیرد؟ یا اصلاً رابطه وجوب و رحمت رابطه متضادی نیست؟

در این نوشتار سعی شده اولاً با اثبات رحمت بودن امام و وجوب اطاعت از امام به ایضاح رابطه رحمت و وجوب در عنوان و مصداق پرداخته شود و به استناد به آیات و روایات و کلام اولیای الهی نوشتار را مزین کنیم. در نتیجه رابطه رحمت و وجوب نه تنها تضاد نیست بلکه رابطه بین آنها ضرورت است به این معنا که اگر امام یک نعمت و رحمت از سوی خداوند است به علت اطاعت کردن از این نعمت الهی است.

کلید واژه

وجوب، رحمت، اطاعت، امامت

مقدمه

یکی از مسائل پر اهمیت در مباحث کلامی، مسئله‌ی امامت است که موجب تهاجم دشمنان اسلام قرار گرفته است و در میان فرق اسلامی مورد تفرق و تفاوت است. یکی از شبهاتی که شاید در اذهان برخی از نوجوانان و جوانان قرار گیرد و منظره فکری آنها را مشوش کند این است که اگر وجود امام از نظر امامیه لطف و رحمت از سوی خداست، پس چرا اطاعت از امام به نحو وجوبی قرار گرفته است یا شاید منظور از وجوب، طلب حتمی و قطعی نبوده است و صرف بعث و برانگیختن نفوس بوده است و سؤالات و احتمالاتی ذیل این مبحث وجود دارد که در ادامه درصدد بررسی و رفع آنها خواهیم بود. مقالات و مباحثی در رابطه با این مسئله با بررسی خاص ارائه نشده است و یا حداقل به دست نویسندگان این نوشتار نرسیده است ضمن اینکه مباحثی در بیان لطیفیت وجود امام در جامعه‌ی کتب کلامی و اعتقادی بیان شده است اما بررسی رابطه وجوب و رحمت دیده نمی‌شود. در این نوشتار همت بر آن است که با رجوع به کتب لغوی و کلامی کهن و معاصر به بررسی آیات و روایات پرداخته و به توضیح رابطه بین وجوب و لطیفیت بپردازیم و پس از بررسی مفهومی این دو، روشن کنیم که مقصود از وجوب در اینجا به چه نحوی ارائه شده است و وظیفه ما در مقابل این امر که از سوی امر شده چیست و روشن شود آیا این دو تعارضی دارند یا خیر؟ و سعی می‌شود نوشتار را از آیات و روایات خالی نگذاریم تا پاسخ اکملی به مسئله بدهیم. حال که جایگاه بحث اجمالاً روشن شد شاید سوال شود اصلاً علاوه بر تکاپوی معنای وجوبی، رحمت بودن و لطف کردن به چه معناست؟ و در

۴. طلبه پایه پنجم مدرسه علمیه مدینه العلم کاظمیه یزد. ۰۹۹۰۸۷۸۶۳۱۶

نظر بعد رابطه بین وجوب و رحمت چیست؟ یا مفسران آیات و روایات، الفاظ و مدالیل امر و رحمت را به چه معنا گرفته‌اند؟ تا برایمان روشن شود که رحمت بودن با وجوب اطاعت متعارض است یا خیر؟

بررسی مفهومی واژه وجوب از باب لغت و اصطلاح اصول

معنای لغوی وجوب: معنای لغوی وجوب در سه کتاب لسان العرب، مفردات راغب و لغت‌نامه دهخدا به معنای لزوم یک امر بیان شده و انجام دادن آن موجب ثواب و ترک آن موجب عقاب می‌شود. البته در مفردات راغب به معنای ثبوت شیء نیز بیان شده است. (ابن منظور، لسان العرب، ج ۱، ص ۷۹۳؛ راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ج ۱، ص ۸۵۳)

قول فقها در مورد وجوب: الواجب، ما إذا لم یفعله یتحق العقاب و ذلك وصف له بشیء عارض له لا بصفة لازمه له. (ابن منظور، لسان العرب، ج ۱، ص ۷۹۳؛ راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ج ۱، ص ۸۵۳)

وجوه وجوب

در کتاب التعریفات وجوهی برای وجوب مطرح شده که وجوب شرعی که در مقام بحث ما است را تعریف می‌کنیم:

الوجوب الشرعی: هو ما یکون تارکه مستحقاً للذمّ و العقاب. (جرجانی، التعریفات، ج ۱، ص ۱۱۰)

تعریف اصطلاحی: واجب هر امری که انجام آن از نظر شارع الزامی و اجباری است. (علیان نژاد، واژه‌نامه احکام)

به عبارت دیگر از اقسام احکام الزامی بوده و عبارت است از حکم تکلیفی شرعی که شارع به طور جزم و الزام، انجام متعلق آن را از مکلف خواسته و راضی به ترک آن نیست و برای عمل به آن پاداش و برای ترکش کیفر قرار داده است، مانند وجوب نماز، روزه و ...

وجوب از منظر اصول

چرایی رجوع به اصول: امام رضا^(ع) در حدیث گهرباری می‌فرمایند: «علینا القاء الأصول و علیکم بالتفریع» ما به عنوان یک مکلف وظیفه داریم تا از احکام و معارف الهی بهره بگیریم، و بهره‌گیری ما منوط بر تلاش و پیگیری در رجوع به احکام و معارف است، با رجوع به مباحث فقهی مشاهده می‌کنیم که همان مباحث قابل‌اخذ به صورت اطمینان‌آور نمی‌باشد و در برخی از مباحث و شاید برای برخی از افراد در همه مباحث فقهی به سؤال و ابهام برخورد کنیم و این مانعی برای ادامه راه ما باشد. تنها راه ما برای اخذ روایات به صورت متقن و اطمینان‌آور رجوع به روایات است که نیاز به اثبات حجیت دارد. اصول فقه مکلف به اثبات حجیت روایات فقهی و بهره‌گیری فروع فقهی برای ما است و ما با رجوع به آن‌ها می‌توانیم احکام و فروع فقهی را اخذ کنیم.

معنای وجوب: آنچه هیئت امر برای آن وضع شده است، صرفاً دلالت بر بعث و برانگیختن افراد به موضوع است؛ اما با دلالت عقل به اینکه عقل حکم می‌کند در دایره اولویت و عبودیت باید به یک چیز اطمینان‌آور

عمل کرد (لأن الظن لا يغني عن الشيء حقا) و به مجرد اینکه طلب، طلب ندبی است نمی توان عمل کرد و باید کرده خود را از امر ساقط کرد و امر را به مقام امتثال رساند پس هیئت امر با دلالت التزامی عقل دال بر طلب وجوبی است. (سبحانی، الموجز فی اصول الفقه، ج ۱، ص ۳۸ تا ۴۳)

بررسی معنای لغوی رحمت

الرَّحْمَةُ: الرِّقَّةُ وَ التَّعَطُّفُ، وَ المَرْحَمَةُ مَثَلُهُ، وَ قَدْ رَحِمْتُهُ وَ تَرَحَّمْتُ عَلَيْهِ. وَ تَرَاخَمَ الْقَوْمُ: رَحِمَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا. وَ الرَّحْمَةُ: الْمَغْفِرَةُ؛ وَ قَوْلُهُ تَعَالَى فِي وَصْفِ الْقُرْآنِ: «هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» أَيْ فَصَّلْنَاهُ هَادِيًّا وَ ذَا رَحْمَةٍ؛ وَ قَوْلُهُ تَعَالَى: «وَ رَحْمَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ». أَيْ هُوَ رَحْمَةٌ لِأَنَّهُ كَانَ سَبَبَ إِيمَانِهِمْ، رَحِمَهُ رَحْمًا وَ رَحُمًا وَ رَحْمَةً وَ رَحْمَةً؛ حَكَى الْأَخِيرَةَ سَبِيوِيَّةً، وَ مَرَحَمَةً. (ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۲، ص ۲۳۰)

جنبه‌های رحمت بودن امام

۱. واسطه فیض الهی و مانع عذاب الهی:

برای توضیح معنای واسطه فیض بودن امام^(ع) لازم است به حقیقت امامت از نظر قرآن توجه شود. در این رابطه مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان در ذیل آیه شریفه: «و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات» (بقره، ۱۲۴) توضیحاتی دارد که چکیده آن از نظر شما می‌گذرد: امامت موهبتی است الهی غیر از موهبت نبوت، رسالت و ریاست دین و دنیا و خلافت و حکومت و مطاع بودن. و از این رو خداوند پس از اینکه حضرت ابراهیم^(ع) دارای مقام نبوت و رسالت بود در اواخر عمر پس از ابتلائات و امتحانات شدیدی او را برای چنین مقامی برگزید و فرمود: «... انی جاعلک للناس اماما ...» (بقره، ۱۲۴) ... همانا من تو را برای مردم امام قرار می‌دهم

و آنچه از قرآن برداشت می‌شود این است که هر کجا در قرآن متعرض این مقام شده است آن را به نوعی از هدایت تفسیر و تبیین نموده است. در سوره انبیاء فرموده: «و وهبنا له اسحق و یعقوب نافلة و کلا جعلنا صالحین، و جعلناهم ائمة ً یهدون بأمرن» (انبیاء، ۷۲ و ۷۳) و ما اسحاق و یعقوب را افزون به او (ابراهیم) عطا کردیم و همگی را صالح قرار داده و آنان را امامانی قرار دادیم که به امر ما مردم را هدایت می‌کردند. و در سوره سجده فرموده است: «و جعلنا منهم ائمة ً یهدون بأمرنا لما صبروا و کانوا بأیاتنا یوقنون» (سجده، ۲۴) و بعضی از آنان (پیامبران) را چون صبر کردند و به آیات ما یقین داشتند امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می‌کردند.

به این معنا که در هر دو آیه فوق خداوند امامتی را که به پیامبران خاصی اعطا کرده است به هدایت به امر الهی تبیین و تفسیر نموده است. پس حقیقت امامت هدایت به امر است. و امر را در سوره یس چنین بیان نموده است: «انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون، فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء» (یس، ۸۲) و (۸۳) همانا امر او هنگامی که چیزی را اراده کرد این است که به آن می‌گوید موجود شو پس آن موجود می‌شود. پاک و منزّه است خدایی که ملکوت و باطن هر چیزی به دست اوست. در این آیه امر به ملکوت و باطن عالم تفسیر شده است، و ملکوت عالم همان وجه دیگر این عالم است که با آن وجه با خداوند مواجه است و از

او صادر می‌شود؛ و این وجه یکی بیش نیست: «و ما أمرنا الا واحده کلمح بالبصر» (قمر، ۵۰) و امر ما نیست جز یکی، همچون چشم به هم زدنی. و از تکرر و قیود زمان و مکان و حرکت و تغییر دور و منزله می‌باشد. پس مستفاد از آیات مذکور چنین است که امام به خاطر مصاحب بودن با ملکوت عالم نوعی ولایت تکوینی بر باطن عالم دارد و در اثر این مصاحبت و ولایت که قهرا دامنه آن بر باطن قلوب و اعمال مردم نیز امتداد دارد آنان را هدایت می‌کند؛ یعنی عملاً به کمال مطلوب و هدف نهایی می‌رساند. و در حقیقت واسطه در فیض الهی می‌باشد که همان هدایت و ایصال به سوی کمال مطلق است.

این نوع هدایت غیر از صرف ارائه طریق کمال و حق و راهنمایی به سوی آنها است و مرحله‌ای بالاتر از آن می‌باشد. ارائه طریق وظیفه هر نبی و رسول بلکه هر مؤمنی است و منحصر به امام نمی‌باشد. آنچه منحصر به اوست و حقیقت امامت است همان هدایت به امر و رساندن افراد خاصی به کمال می‌باشد. کسانی می‌توانند مشمول این هدایت شوند که در تمام جهات و شئون حقیقتاً پیروی از امام می‌کنند و حقیقتاً او را مقتدای خود در تمام ابعاد زندگی قرار داده‌اند. (طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۲۷۰)

یادآوری می‌شود عبارتی که در روایت جابر از پیامبر اکرم^(ص) (از طریق اهل سنت) نقل شد، یعنی جمله: «یتفعون بولایته فی غیبه» (حمویی، فرائد السمطین، ج ۱، ص ۳۱۴، ح ۲۵۰) در زمان غیبت از ولایت او نفع می‌برند در راستای این مطلب نیز هست که از قرآن درباره حقیقت امامت استفاده می‌شود. و اگر مقصود از ولایت او پیروی کامل از منویات و اهداف آن حضرت باشد، این گونه ولایت منحصر به افراد خاصی از اولیای او از بین شیعیان خواهد بود. بنابراین فواید و منافع امام منحصر به فواید ظاهری نمی‌باشد.

ضمناً مقصود از لطف که مرحوم خواجه طوسی در کتاب تجرید الاعتقاد در رابطه با وجود امام معصوم گفته است که وجود امام لطف الهی است و تصرفش لطف دیگری است و فقدان تصرف و لطف او از ناحیه ماست، همان فوائد ظاهری و باطنی امام می‌باشد.

عرضه اعمال بر پیامبر^(ص) و امام^(ع) روایاتی که مضمون آن عرضه اعمال و کارهای عباد بر پیامبر^(ص) و ائمه^(ع) است، نیز دلالت می‌کند بر اینکه باطن اعمال انسان‌ها نزد امام حضور دارد و او نوعی نظارت و اشراف بر اعمال دارد. از باب نمونه در کافی یک باب با همین عنوان منعقد شده است. (کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۱۹) همچنین است روایاتی که پیامبر^(ص) و ائمه^(ع) را شهدا و گواهان مردم دانسته است. (مجلسی، بحار الانوار، ج ۷، باب: السؤال عن الرسل و الامم)

در روایت چهارم این باب عبدالله بن ابان الزیات که نزد حضرت رضا^(ع) موقعیتی داشت از آن حضرت خواست که برای او و اهل بیتش دعا کنند، آن حضرت فرمود: مگر من چنین نمی‌کنم؟ به خدا قسم اعمال شما در هر روز و هر شب بر من عرضه می‌شود. آنگاه راوی از این کلام حضرت تعجب کرد و حضرت در جواب فرمود: مگر این آیه قرآن را نخوانده‌ای «و قل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله و المؤمنون» (توبه، ۱۰۵) و بگو -ای پیامبر- عمل کنید که خداوند و رسول او و مؤمنین به زودی عمل شما را می‌بینند به خدا قسم مقصود از آن (و المؤمنون) علی بن ابی طالب^(ع) است. (کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۱۹، ح ۴) و علت اینکه فقط حضرت علی^(ع) را نام بردند با آنکه علی^(ع) و امامان معصوم دیگر در این جهت تفاوتی ندارند، این

است که در زمان نزول آیه فقط حضرت علی^(ع) مصداق آن امر بوده است و گرنه مؤمنون جمع است و افراد دیگری که شایستگی آن مقام منبع را داشته باشند شامل می‌شود.

آن چه برای نویسنده این نوشتار روشن شد این است که: منشأ نوع چنین شبهاتی مقایسه مفاهیم رایج میان ما با مفاهیمی است که نسبت به خداوند متعال به کار می‌گیریم و این در باب صفات و افعال الهی بیشتر می‌باشد. آدمی یک سلسله مفاهیم را که از مصادیق امکانی اخذ کرده؛ یعنی، ابتدا چیزی را در خود یافته یا رابطه‌ای میان دو موجود مخلوق و ممکن و مادی را شناخته، سپس از آن رابطه یافته یا شناخته شده، مفهومی گرفته و آن را تعمیم داده تا شامل خدا هم بشود. مثلاً وقتی می‌گوییم خداوند امور جهان را تدبیر می‌کند از این «تدبیر» همان تدبیر رایج میان خود که فلانی یک مجتمع را اداره و امور آن را به پیش می‌برد، استنباط می‌کنیم. غنی بودن و بی‌نیاز بودن خداوند و یا افاضه فیض حضرت حق توسط اسباب و سلسله علل و معالیل نیز از این مسأله مستثنی نیست. ما فکر می‌کنیم استفاده خداوند متعال از اسباب مانند استفاده انسان‌ها از یک سری ابزار است و چون آدمی در انجام کار بدان ابزار نیازمند است، فوری به ذهن ما چنین خطور می‌کند که خداوند هم به اسبابی که توسط آن به ما فیض می‌رساند نیازمند است و حال آن که چنین نیست. ما نیازمند به ابزاری هستیم که خارج از حیطه آفرینش ماست، ما به عللی و عواملی نیازمند هستیم که در عرض و مقابل هستی و وجود و ذات ماست و حال آن که خداوند با ابزاری فیضش را می‌رساند که آن ابزار و وسایل علل و اسبابی هستند که در طول هستی او بوده و مخلوق و وابسته محض به ذات مقدس اویند.

البته این مطلب بدان دلیل است که ما رابطه فاعلیت الهی و خالقیت الهی را نمی‌توانیم درست درک و هضم کنیم و نمی‌توانیم تصویر صحیحی از رابطه واجب الوجود و ممکن الوجود داشته باشیم، چرا که ذهن آدمی دارای قیود و شرایطی است که معقولات علمی و فلسفی خود را از جهان طبیعت به دست می‌آورد، لذا نمی‌تواند رابطه خدا را با جهان دقیقاً به دست آورد.

البته این عدم توانایی در رسیدن به کنه مطلب نباید باعث شود که ما فکر و عقل و خرد خود را تعطیل کنیم، بلکه باید تلاش کنیم و معرفت عقلانی خود را زیاد کنیم و در باب رابطه خداوند با جهان و افعال او و نسبت او با اسباب و نظامی که خود بر جهان هستی حکم فرما ساخته است - از قرآن مدد جوییم. اگر در لحن‌های گوناگونی که آیات قرآن نسبت و رابطه خدا با موجودات مطرح فرموده است دقت کنیم: لحن‌هایی چون «احاطه خداوند بر همه موجودات» (نساء، ۱۲۶)، «قوام جهان هستی از خداست» (بقره، ۲۵۵)، «خداوند با همه موجودات است» (طه، ۱۱۱)، «خدا خالق هستی است» (انعام، ۱۰۲)، «خداوند مالک هستی است»، «خدا حافظ جهان هستی است» (هود، ۵۷)، «پرورش دهنده همه هستی است» (انعام، ۶۴) و ... تدریجاً معرفت ما در باب نسبت خدا با علل و اسبابی که خود مقرر و خلق فرموده روشن‌تر می‌شود و در عین حال غنی بودن محض و محض غنی بودن او برای ما بیشتر واضح می‌گردد که در این راه نیز باید از او مدد جوییم.

در نتیجه واسطه فیض بودن امامان^(ع) با توحید افعالی منافات ندارد. بلکه بر اساس مبانی فلسفی حلقه وصل میان واجب الوجود و ممکن الوجود باید اشرف مخلوقات باشند که نور حقه محمدیه می‌باشد و انوار ائمه^(ع) نیز از همان نور است. و اما این به معنای تفویض نیست به طوری که خداوند کار جهان را به این ذرات

مقدس محول کرده باشد و خود خداوند بیکار باشد.

بلکه رابطه همه با خدا به اراده خداست و هیچ گونه استقلالی برای غیرخدا نیست بلکه همه عین ربط به خدایند.

وجود سلسله مراتب نشانه نظام‌مندی و روش‌مندی هندسه آفرینش است. وجود وسایط فیض هم خود وسایط را دارای کمال و فیض می‌سازد و هم موجودات فروتر را در قوس نزول در مسیر رشد و کمال قرار می‌دهد و زیبایی نظام آفرینش و بارور شدن استعدادها و قابلیت موجودات در سیکل گردشی موجودات به نمایش در می‌آید. به طور مثال؛ اگر چه خداوند به طور مستقیم می‌تواند درخت خشکیده‌ای را سرسبز کند چنان که گاهی پیامبران و امامان^(ع) به اذن خدا چنین کاری را می‌کردند، اما شکل‌گیری نظام آفرینش به آن است که آب از طریق ریشه‌ها جذب ساقه درخت شود و به برگ‌ها برسد و برای این منظور نزول باران و هدایت آب‌ها و کار باغبان‌ها و ... همگی معنا و مفهوم پیدا می‌کنند و نشاط و فعالیت و گردش کار جهان را فرا می‌گیرد و در غیر این صورت سستی و رکود و جدایی میان موجودات حاکم می‌شد. خداوند متعال که حکیم و احسن الخالقین است نظام جهان را بر بنیانی محکم و زیبا استوار کرده است و لازمه چنین نظامی سلسله مراتب می‌باشد که از عالم غیب و ذات لاهوت خداوند سرچشمه می‌گیرد و به عالم جبروت و ملکوت و عالم ملک و ناسوت می‌رسد. در همین رابطه جایگاه وجود فرشتگان در نظام آفرینش تعریف می‌شود.

مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می‌فرمایند: به طور مفصل راجع به امامت و معنای هدایت به امر بحث کرده‌اند. ایشان ذیل‌ایه «و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاطمه قال انی جاعلک للناس اماما» (بقره، ۱۲۴) به مناسبت واژه امام در این آیه بحث امامت را بسیار دقیق آیه «و جعلنا هم ائمه یهدون بامرنا و اوحینا الیهم فعل الخیرات و اقام الصلوه و ابناء الزکوه و کانوا لنا عابدین» بحث هدایت به امر را مطرح کرده‌اند و در این بحث اشاره‌ای دارند به مباحث مربوط به آیه ۱۲۴ بقره. با عنایت به آیات شریفه مذکور، نکاتی چند در اینجا بیان می‌شود: بد نیست من در ابتدا برخی از عبارات ایشان را برای تبیین بهتر بحث اشاره کنم: ذیل «و جعلنا هم ائمه یهدون بامرنا» می‌فرمایند که ضمیر در «جعلناهم» بر می‌گردد به سه نفر: حضرت ابراهیم و دو فرزندشان اسحاق و یعقوب^(ص) چون در آیه قبل از این آیه آمده است: «و هبنا له اسحاق و یعقوب نافله و کلا جعلنا صالحین» پس ضمیر در «جعلناهم» یعنی حضرت ابراهیم و دو فرزندش که قدر متیقن از ائمه هستند یعنی امامانی هستند که خدا می‌فرماید: «یهدون بامرنا» یعنی اینها هدایت به امر می‌کنند. در این جا چون بحث ما بیشتر در مورد معنای هدایت به امر است آن را بیشتر توضیح خواهم داد. بعد علامه می‌فرماید: «و ظاهر قوله ائمه یهدون بامرنا، ان الهدایه بالامر یجری مجری المفسر لمعنی الامامه» عبارت «یهدون بامرنا» مفسر معنای امامت است و از این مطلب، ایشان نکته‌های زیادی استفاده کرده‌اند. خداوند می‌فرماید ما اینها را امام قرار دادیم و معنای امام و امامت این است که «یهدون بامرنا» پس هدایت به امر همان معنای امامت است. بعد ایشان می‌فرمایند: «ان هذه الهدایه المجمعوله من شئون الامامه لیست هی بمعنی ارائه الطریق» در اینجا بحثی را مطرح می‌کنند که فرق نبوت با امامت چیست؟ می‌دانیم که حضرت ابراهیم نبی بود و به مقام نبوت او را به مقام امامت رساند پس باید فرقی بین نبوت و امامت باشد. علامه فرموده‌اند که نبوت به معنای ارائه طریق

است و نبی کسی است که یتحمل النبا یعنی خبر را از طریق فرشته وحی می‌گیرد و تلقی وحی می‌کند؛ پس نبی تلقی و تحمل نبا را به عهده دارد: نبی یعنی متحمل نبا و نبا یعنی خبر. ولی امامت مقامی است فوق نبوت و گرفتن نبا و اعطا این خبر به مردم! چون اعلام خبر به مردم به معنای ارائه طریق است، یعنی نبی کسی است که وحی را دریافت می‌کند و بعد به مردم ابلاغ می‌کند. نبی می‌گوید حلال و حرام خدا و صحیح و ناصحیح خدا همین‌هایی است که من در اختیار شما می‌گذارم و او فقط راه را از چاه مشخص می‌کند. پس کار نبی صرفاً می‌شود ارائه طریق! ولی امام علاوه بر ارائه طریق، واسطه تکوینی برای اعطاء فیوضات الهی به قلوب انسانهاست. برای تبیین و تفهیم بهتر فرق بین معنای نبوت و امامت مثالی را ذکر می‌کنیم: چراغ و نورافکن برای راننده اتومبیل فقط راه را نشان می‌دهد. چه چراغ اتومبیل باشد و چه چراغی که توی جاده و توی خیابان نصب شده باشد. اینها راه را از چاه ممتاز می‌کنند، ولی خود چراغ جاذبه‌ای ندارد که اتومبیل را به سمت راه و نه چاه جذب کند. حالا شما فرض کنید چراغی را در جایی نصب کرده باشند که علاوه بر انرژی نورانی که دارد یک قوه مغناطیسی هم داشته باشد که اگر یک اتومبیل خواست از مسیر منحرف شود بتواند آن را جذبش کند یعنی آن را به داخل راه و جاده اصلی هل بدهد و نگذارد اتومبیل در چاه و چاله بیافتد! در این صورت این چراغ دو کار می‌کند: هم ارائه طریق و هم جذب و جلوگیری از سقوط.

با توجه به این مثال می‌گوئیم امام کسی است که از حیث مقام امامت عهده دار این کار دوم است، یعنی با قدرت ولایتی که دارد و از راه تصرفاتی که در جان و قلب و نفوس انسان‌ها دارد، آنها را از انحراف و سقوط باز می‌دارد نه این که صرفاً ارائه طریق کند. بنابراین حاصل فرمایش علامه طباطبائی این است که امامت فوق نبوت و فوق ارائه طریق است.

ایشان در بیان این که چرا هدایت به امر از شئون امامت است فرموده‌اند: «لان الله سبحانه جعل ابراهیم اماماً بعد جعله نبیاً» این هم بحثی دارد که در جلد یک المیزان بیشتر مطرح شده است. در آنجا ثابت می‌کنند که وقتی خداوند به حضرت ابراهیم^(ع) می‌فرماید: «انی جاعک للناس اماماً» این در اواخر عمر ایشان بوده و حضرت ابراهیم^(ع) مقام نبوت را دارا بوده‌اند و خود این مطلب چندین دلیل دارد: دلیل خیلی واضح این است که چون این اعطا امامت بعد از ابتلائات و آزمایشات سختی بوده و سخت‌ترین ابتلا برای حضرت ابراهیم^(ع) ذبح اسماعیل بود. و از طرف دیگر حضرت ابراهیم بنا به نقل قرآن می‌فرماید: خدای را شکر می‌کنم که در پیروی به من اسماعیل و اسحق را اعطا کرد: «الحمد لله الذی وهب لی علی الکبر اسماعیل و اسحق، ان ربی لسمیع الدعاء» (ابراهیم، ۳۹) پس معلوم می‌شود که آزمایش ذبح اسماعیل در دوران کهولت و اواخر عمر حضرت ابراهیم بوده است و چون مسأله ذبح اسماعیل بزرگترین آزمایش و ابتلا حضرت ابراهیم بود و ایشان در این امتحان موفق شد، خداوند بعد از طی این مراحل او را به مقام نبوت بود.

دلیل دیگر بر فرق امامت با نبوت این است که امامت اگر همان نبوت باشد، دیگر معنا ندارد حضرت ابراهیمی که مقام امامت را دارا بوده است دوباره خداوند خطاب به ایشان بفرماید: «انی جاعک للناس اماماً» اگر امامت همان نبوت و به معنای ارائه طریق باشد، این تکرار، لغو و بی‌جاست بنابراین امامت غیر از نبوت است؛ نبوت صرفاً همان هدایت است به معنای ارائه طریق علامه رحمه الله می‌فرماید: «و لاتنفک النبوه عن

الهدایه بمعنی ارائه الطریق» هدایت به معنای ارائه طریق همان نبوت است و نبوت جدای از هدایت به معنای ارائه طریق نیست. سپس می‌فرمایند: «فلا یبقی للامامه الا الهدایه بمعنی الایصال الی المطلوب» یعنی امامت یک نوع تحریک و ایصال مأموم است، یک نوع هل دادن انسان‌ها به سمت فلاح و رستگاری است و ایصال الی المطلوب یعنی رساندن و واصل کردن «و هو نوع تصرف تکوینی فی النفوس» چون امام دارای ولایت است، نوعی تصرف در دل‌ها می‌کند و آنها را به سمت مطلوب می‌برد.

علاوه بر مثال سابق، می‌توانیم امام را تشبیه کنیم به یک آهن ربایی که دارای میدان مغناطیسی است. اگر براده آهن توی این میدان قرار گیرد، این آهن ربا، یک اثر تکوینی بر آن دارد و آن را به سمت خودش جذب می‌کند. می‌دانیم که تاثیر آهن ربا بر براده آهن یک تاثیر تکوینی است به اعتباری و جعلی توضیح این که وقتی مثلاً یک رئیس دستور می‌دهد به مرئوس و مرئوس می‌رود به دنبال اجرای اوامر رئیس، این تحریک بر اساس یک امتیاز و قرار داد است که این رئیس است و دیگری مرئوس و لذاست که مرئوس باید دستورش را اطاعت کند. اما یک وقت رابطه، رابطه تکوینی است و امامت از این قبیل است. یعنی امام ولایتش بر ما ولایت اعتباری نیست، بلکه یک ولایت حقیقی مثل تاثیر آهن ربا بر براده آهن در میدان مغناطیسی است! علامه می‌فرمایند: امامت نوعی تصرف تکوینی در نفوس و در جان‌های انسان‌ها است، «و هی نوع تصرف تکوینی فی النفوس لتسییرها فی سیر الکمال و نقلها من موقف معنوی الی موقف آخر» تسییر از باب تفعیل به معنای راه بردن است. یعنی در مسیر سوق دادن و سیر دادن، البته به صورت تکوینی، مثل این که شما دست کسی را بگیرید و در راهی او را بکشید. امام هم نوعی کشش و جاذبه دارد که با آن افراد را در مسیر هدایت راه می‌برد. نکته مهم این که هدایت امام و سیر دادنش مکانی نیست بلکه از یک موقف معنوی است به یک موقف معنوی دیگر! یعنی امام به انسان‌ها در مراتب معنوی سیر استکمالی می‌دهد. علامه می‌فرمایند «و اذ کانت تصرفاً تکویناً و عملاً و باطنیاً فالمراد بالامر الذی تکونوا بالهدایته لیس هو الامر التشریحی الا اعتباری» یعنی چون این ولایت، یک تصرف تکوینی و یک عمل باطنی است و امام در جان انسان‌ها تکویناً این تاثیر را می‌گذارد، پس مراد از امری هم که در آیه «و جعلناهم ائمه یهدون بامرنا» آمده‌ای امر تشریحی نیست. این امریست که تفسیر آن در آیه دیگری است که می‌فرماید: «انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون فسبحان الذی بیده کل شیء» (یس، ۸۳) علامه از این آیه استفاده کرده‌اند که امر در «یهدون به امرنا» امر تکوینی است نه امر تشریحی که از طریق وحی ابلاغ می‌شود.

و بین ربهیم فی اخذ الفیوضات الظاهریه و هی الشرائع الالهیه تنزل بالوحی علی النبی» در اینجا بحث امر و نهی تشریحی مطرح می‌شود و سخن از وحی و جبرائیل در کار می‌آید. یعنی احکام را که خداوند می‌خواهد در اختیار انسان‌ها قرار دهد، واسطه‌اش نبی است و به وسیله نبی این احکام منتشر می‌شود. پس تشریحی و ابلاغ احکام با نبوت تناسب دارد و هدایت در محور تکوین با امامت مناسب است یا به تعبیر ادق، امامت در محور تکوین و نبوت بر محور تشریح است! پس احکام خدا توسط نبی بین مردم منتشر می‌شود. «فالامام دلیل هاد للنفوس الی مقاماتها» یعنی امام واسطه است که انسان‌ها و نفوس بشری به مقاماتی که باید برسند، نائل شوند. «كما ان النبی دلیل یهدی الناس الی الاعتقادات الحقه و الاعمال الصالحه» یعنی نبی اعتقادات درست را

و به عبارتی اندیشه صحیح را در اختیار انسان‌ها می‌گذارد، ولی امام فوق این کارها، جذب و انجذاب دارد و دل‌ها را تسخیر می‌کند یعنی سیر می‌دهد.

فرموده‌اند: «فالمراد بالامر الذی تکنون بالهدایت لیس هو الامر تشریعی الاعتباری بل ما تسیره فی قوله: انما امره اذا اراد شیئاً ان یقول له کن فیکون فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء» علامه از همین جا استفاده دیگری هم کرده‌اند و می‌فرمایند که در حقیقت امام به لحاظ مقام امامت کسی است که رابط و واسطه تکوینی است در هدایت انسان امام به منزله مجرای فیض خدا در هدایت تکوینی انسانهاست. همان طور که در جای خودش آمده که «به رزق الوری و به ثبت الارض و السماء» یعنی «بندگان و مخلوقات به واسطه امام است که روزی می‌خورند و به واسطه وجود امام است که آسمان و زمین ثبوت و قرار دارند»، به لحاظ مقام امامت و ولایت، امام واسطه در هدایت تکوینی انسان نیز می‌باشد. گر چه طبق قاعده امکان اشراف تمام مخلوقات از کانال فیض وجودی امام که حجت خدا در زمین است بهره‌مندند، اما انسان در امر هدایت و راهیابی از یک فیض ویژه برخوردار است و آن این است که با جاذبه امام^(ع) در مسیر هدایت راه برده می‌شود.

بر اساس همین نکته، علامه می‌فرمایند بنابراین امام باید کسی باشد که به ملکوت موجودات از جمله ملکوت انسان عالم باشد و در اینجا بحث جالبی دارند که «ملکوت کل شیء» یعنی چه؟ و خلاصه‌اش این است که حیثیت ارتباط و تعلق هر موجودی با خدا، ملکوت آن شیء است و همه موجودات این ملکوت را دارند چون قرآن از قول حضرت ابراهیم می‌فرماید: «رب ارنی ملکوت کل شیء» یعنی «خدای حقیقت، کون و سر هر موجودی را به من نشان بده» خلاصه امام کسی است که به ملکوت موجودات و ملکوت انسان‌ها آگاه است! چرا، چون اگر بخواهد آدمی را تکویناً به سمت سعادت و فلاح و غایت کمال خودش هدایت بکند، نمی‌تواند از ملکوت انسان بی‌خبر باشد. هادی باید نسبت به مهدی عالم باشد و تمام جزئیات نیازهای او را بداند بر تمام ابعاد وجودی او واقف باشد. کسی که می‌خواهد هادی چنین موجود پر راز و رمزی باشد، باید تمام جزئیات وجودی او را بداند و الا هدایتش ناقص خواهد بود. و لذا علامه^(ه) می‌فرمایند: امام کسی است که با تمام جزئیات وجودی و ابعاد هستی موجودات از جمله انسان عالم است و ملکوتشان را می‌داند. سپس می‌فرمایند در حقیقت امر تکوینی عبارت است از: «الفیوضات المعنویه و المقامات الباطنیه الّتی یهتدی الیها المومنون باعمالهم الصالحه و یتلبسون بها رحمه من ربهم» مراد از امر همان فیض‌های معنوی و مدارج باطنی است که اهل ایمان با اعمال صالح خود به آنها می‌رسند و در پرتو رحمت پروردگار آنها را کسب می‌کنند.

پس آنچه که نتیجه گرفته می‌شود:

(پس هر کسی به هر مقام معنوی و هر کمال حقیقی می‌رسد، از قبل آن افاضه‌ای است که خداوند از طریق وجود امام اعطاء می‌کند. می‌فرمایند «و اذا کان الامام یهدی بالام. والباء للسببیه اولاله فهو متلبس به اولاً» یعنی با توجه به این که باء که به سر کلمه امر آمده یا باء سببیت است و یا باء آلت و ابزار، پس خداوند می‌فرماید به سبب امر تکوینی ماست که ائمه هدایت می‌کنند و یا به واسطه این ابزار که امر تکوینی ماست آنها راهنما هستند. یعنی امام هدایت تکوینی انسان‌ها را به عهده دارد و بعد علامه نتیجه‌گیری می‌کنند که چون امام واسطه

این فیض هدایت است، نمی‌تواند هادی باشد مگر این که خود پیش از مهتدی از تمام کمالات که می‌خواهد مهتدی را به سمت آن کمالات به کشاند بهره‌مند باشد و از همین بحث، عصمت را نیز می‌توان نتیجه گرفت. چون وقتی گفتیم خود امام باید متلبس به این فیوضات و مقامات معنوی باشد یعنی دارای مقام عصمت باشد. سپس می‌فرماید: «منه ینتشر فی الناس» یعنی فیوضات از وجود امام برای دیگران منتشر می‌شود و هر کس به حسب رتبه و ظرفیتش از وجود امام^(ع) بهره‌مند می‌شود. از اینجا تعریف امامت از دیدگاه علامه به دست می‌آید: «فالامام هو الرابط بین الناس و بین ربهم فی اعطاء الفیوضات الباطنیه و اخذها» یعنی در این ارتباط که یک طرف خداست و طرف دیگر ما، ما فیض را اخذ می‌کنیم و خداوند اعطاء می‌کند و واسطه، امام است. مثل خورشید که نور می‌دهد و ما مستنیر هستیم. و در حقیقت خدا منیر است و واسطه در این اناره خورشید می‌باشد به طور کلی اعطاء هر کمال وجودی از ناحیه خداست، ولی واسطه‌های نیز در کارند که آن کمال را برسانند. امام واسطه‌ای است که از طرفی فیض را از مبدا می‌گیرد و از طرفی اعطاء به مادون می‌کند. پس واسطه در اخذ فیوضات از جانب ما، امام است از طرف خدا نیز امام است! و همه اینها در محور تکوین است. و در اینجا بحث وحی و امر و نهی تشریحی مطرح نیست. در اعطاء فیوضات وجودی امام واسطه در تکوین است، درست مثل خورشیدی که واسطه در نور دادن به موجودات است! البته نور خورشید، نور فیزیکی است ولی نورانیت و هدایت معنوی یک کمال حقیقی و معنوی است که از ناحیه خداوند اعطاء می‌شود و واسطه‌اش وجود امام^(ع) است: «فالامام هو الربط بین الناس و بین ربهم فی اعطاء الفیوضات (از جانب خدا) و اخذها (از جانب ما) کما ان النبی رابط بین الناس»

۲. هدایت‌گری امام:

در طول تاریخ، شخصیت‌های بزرگی همچون آیت‌الله بروجردی^(ره)، امام خمینی^(ره) و ... ظهور کرده‌اند که رهبری و زعامت مردم را در ابعاد مختلف سیاسی، اجتماعی و مذهبی یا هر سه بر عهده داشته‌اند، اما هیچ یک موفق به تشکیل جامعه‌ای با ویژگی‌های ذکر شده نشدند و فعالیت‌های آنها تنها به عنوان عامل زمینه‌ساز برای تشکیل این جامعه بوده است. همان گونه که پیشتر گفته شد، این هدف تنها از عهده فردی منصوب پروردگار که از خطا و اشتباه مصون است و علم او وابسته به علم الهی است و توانایی تربیت و هدایت داریم خلاق را دارد برمی‌آید. طبق روایات، امام^(ع) معلم همه خلایق و عالمی است که علم او متصل به علم الهی است. در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام^(ص) آمده است: «همانا علما شبیه فرشتگانند». امام سجّاد^(ع) در توضیح این عبارت می‌فرماید: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ فَبَدَأَ بِنَفْسِهِ وَ ثَنَى بِمَلَائِكَتِهِ وَ ثَلَّثَ بِأُولَى الْعِلْمِ الَّذِينَ هُمْ قُرْنَاؤُ مَلَائِكَتِهِ وَ سَيِّدُهُمْ مُحَمَّدٌ^(ص) وَ ثَانِيَهُمْ عَلِيٌّ^(ع) وَ ثَالِثُهُمْ أَهْلُهُ وَ أَحَقُّهُمْ بِمَرْتَبَتِهِ بَعْدَهُ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ أَنْتُمْ مَعَاشِرَ الشَّيْعَةِ الْعُلَمَاءُ بَعَلْمِنَا تَأُولُونَ [تَأُولُونَ لَنَا] مَقْرُونُونَ بِنَا وَ بِمَلَائِكَتِهِ اللَّهُ الْمُقَرَّبِينَ ...». (مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۸۰)

امام باقر^(ع) می‌فرماید: «شَرَفًا وَ غَرَبًا لَنْ تَجِدَا عِلْمًا صَحِيحًا إِلَّا شَيْئًا يَخْرُجُ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ»

طبق روایات وارده پیامبر گرامی اسلام معلم اول است، «گرچه معلم حقیقی و بالذات، خداوند سبحان است که «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» (علق، ۵)، و غیری در قبال او نیست که علم‌آفرین باشد، چون «هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ»

... (حدید، ۳)، لیکن در جهان امکان، معلم‌های متعددی هستند که بعضی از آنان معلم اول‌اند و برخی معلم دوم و ... و آنچه بین اهل نظر دارج است، آن است که ارسطو را معلم اول و فارابی را معلم ثانی و ... می‌نامند، ولی آنچه بین اهل تحقیق رایج است، آن است که پیامبر اکرم (ص) را معلم اول و علی بن ابی طالب (ع) را معلم ثانی و ... می‌دانند. بنابراین، باید راهی را پیمود که راهنمای او، معلم اول و معلم ثانی باشند که اینان پدران روحانی جوامع بشری و امت اسلامی هستند؛ «... أَنَا وَعَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ ... مِنْ وَعَلِيٌّ پَدْرَانِ اِیْنِ اِمَّتِ هَسْتِیْمِ» (ابن بابویه قمی، من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۶۱) و آنچه از اینان فرا گرفته می‌شود، همان میراث علوم الهی ایشان است که «الْعُلَمَاءُ وَرِثَةُ الْأَنْبِيَاءِ ...: علما ارث برندگان انبیاء هستند» (کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۲) (جوادی آملی، تفسیر تسنیم، ج ۵، ص ۱۹۶ و ۱۹۴)؛ «همه فرشتگان شاگردان انسان کامل‌اند. انسان کامل گزارشگر و معلم همه فرشتگان است و اوست که «بِبَقَائِهِ بَقِيَتِ الدُّنْيَا وَبِيَمْنِهِ رُزِقَ الْوَرَى وَبِوُجُودِهِ ثَبَّتِ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ» (مجلسی، بحار الانوار، ج ۴، ص ۲۳). امروز در همه عالم، انسان کاملی جز حجه بن الحجاج البالغة، ولی عصر (عج) وجود ندارد و او معلم ملائکه و خلیفه الله بر همه عالم است» (مجلسی، بحار الانوار، ج ۴، ص ۳۲).

همچنین خداوند در آیه ۱۱۳ از سوره مبارکه نساء خطاب به نبی گرامی اسلام (ص) می‌فرماید: «... وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا» و درباره فرزندان ابراهیم (ع) در آیه ۵۴ از همین سوره می‌فرماید: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا». بنابراین، طبق توضیحات داده شده تنها پیامبر و اهل بیت ایشان هستند که قادر به تشکیل جامعه‌ای آرمانی می‌باشند. آنان علاوه بر داشتن ویژگی‌های انبیاء و رسولان از هدایت به امر برخوردارند. از این جهت، قادر به نظارت و تربیت و هدایت دائمی خلائق‌اند. در واقع، امام (به اذن الهی) عالم به نفوس مستعدی است که ابتدائاً لیاقت خود را نشان داده، هدایت تشریحی را پذیرفته‌اند و بر اساس آن عمل کرده‌اند. امام آنها را به وسیله امر الهی (هدایت به امر) به درجات و مقاطع بالاتری از حیات طیبه هدایت می‌کند و سالم به مقصد مطلوب می‌رساند تا این فرد به علم و عمل صائب دست پیدا کند و به آمادگی خود و جامعه و زمینه‌سازی برای شکل‌گیری آن مدینه فاضله پردازد.

آنچه که تاکنون از نقش امام در تحقق جامعه آرمانی بیان شد، «زمانی به فعلیت خواهد رسید که جامعه اعتقاد راسخ به آن داشته باشد و مشتاقانه از فرمان‌ها و سیره امام پیروی کند ... اگر امام تمام مجاهدت خود را برای تحقق چنین جامعه‌ای به کار بندد، اما اطاعت محض مردم را در پی نداشته باشد، به هدف نمی‌رسد». (سروری مجد، امامت و جامعه آرمانی، ص ۲۴۳)

۳. امام درگاه رسیدن به خدا (توسل):

وسيله در لغت به معنای مطلق چیزی است که انسان را به دیگری نزدیک کند؛ بنابراین وسیله در این آیه معنی بسیار وسیعی دارد و هر کار و هر چیزی را که باعث نزدیک شدن به پروردگار می‌شود، شامل می‌گردد. بسیاری از مفسران اهل سنت نیز یکی از اقسام وسیله را توسل به پیامبر (ص) و درخواست دعا و شفاعت او می‌دانند. سایر آیات قرآن نیز توسل به اولیای الهی جایز می‌دانند. وقتی به سیره مسلمین نیز رجوع می‌کنیم

می‌بینیم همین معنی را از آیه برداشت کرده‌اند و عملاً به «اولیاء الهی» متوسل می‌شدند.

از جمله آیاتی که برای اثبات مشروعیت توسل به آن استناد می‌شود آیه ۳۵ سوره مائده می‌باشد. خداوند متعال در این آیه می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»؛ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید پرهیزگاری پیشه کنید و وسیله‌ای برای تقرب به خدا انتخاب نمایید و در راه او جهاد کنید باشد که رستگار شوید).

مخاطب در این آیه همه افراد با ایمانند. در اینجا سه دستور داده شده است: اول دستور به تقوا، دوم دستور به انتخاب وسیله و سوم دستور به جهاد در راه خدا. نتیجه مجموع این صفات (تقوا و توسل و جهاد) همان چیزی است که در آخر آیه آمده است: «لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»؛ (این باعث فلاح و رستگاری شماست).

برای اینکه از این آیه بتوانیم برای اثبات توسل به اولیای الهی استفاده کنیم لازم است ابتدا مفهوم «الْوَسِيلَةَ» را روشن کنیم و اثبات کنیم این لفظ عمومیت دارد و شامل همه اموری که به وسیله آن تقرب به خدا حاصل می‌شود را شامل می‌شود.

وهابیت ادعا کرده‌اند که فقط به وسیله اعمال صالح می‌توان به خداوند تقرب جست و «الْوَسِيلَةَ» شامل توسل به اولیاء الله و طلب شفاعت از آنها نمی‌شود، اما وقتی به کتاب‌های لغت و سیره مسلمانان و سایر آیات رجوع می‌کنیم می‌بینیم این ادعا صحت ندارد و آنها بدون دلیل، مفهوم این واژه را تخصیص زده‌اند.

مفهوم «الْوَسِيلَةَ» در لغت:

وسيله در لغت به معنای مطلق چیزی است که انسان را به دیگری نزدیک کند.

«لسان العرب» که از کتب معروف لغت است، می‌گوید: «الوسيلة ما يتقرب به إلى الغير»؛ وسیله به معنای چیزی است که به کمک آن به چیز دیگری نزدیک می‌شوند (ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۱، ص ۷۲۴).

همچنین «مقاییس اللغة» می‌گوید: «الوسيلة الرغبة و الطلب»؛ وسیله به معنای مطلق رغبت و طلب است (ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۶، ص ۱۱۰).

در «مفردات الفاظ القرآن» نیز آمده است: «الوسيلة: التوصل إلى الشيء برغبة»؛ وسیله به معنای تقرب یا متصل شدن به چیزی همراه با علاقه و رغبت است (راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ص ۸۷۱).

با نکات مذکور نتیجه گرفته می‌شود:

(وسيله در آیه فوق معنی بسیار وسیعی دارد و هر کار و هر چیزی را که باعث نزدیک شدن به پیشگاه مقدس پروردگار می‌شود شامل می‌گردد که مهمترین آنها ایمان به خدا و پیامبر اکرم^(ص) و جهاد و عبادات و ... می‌باشد و نیز شفاعت پیامبران و امامان و بندگان صالح خدا که طبق صریح قرآن باعث تقرب به پروردگار می‌گردد، در مفهوم وسیع توسل داخل است، و همچنین پیروی از پیامبر و امام و گام نهادن در جای گام آنها؛ زیرا همه اینها موجب نزدیکی به ساحت قدس پروردگار می‌باشد. حتی سوگند دادن خدا به مقام پیامبران و امامان و صالحان که نشانه علاقه به آنها و اهمیت دادن به مقام و مکتب آنان می‌باشد جزء این مفهوم وسیع است.

آنها که آیه فوق را به بعضی از این مفاهیم اختصاص داده‌اند در حقیقت هیچ گونه دلیلی بر این تخصیص

ندارند، زیرا همان طور که گفتیم «وسيله» در مفهوم لغویش به معنی هر چیزی است که باعث تقرب می‌گردد. لازم به تذکر است که هرگز منظور این نیست چیزی را از شخص پیامبر یا امام مستقلاً تقاضا کنند، بلکه منظور این است با اعمال صالح یا پیروی از پیامبر و امام، یا شفاعت آنان و یا سوگند دادن خداوند به مقام و مکتب آنها (که خود یک نوع احترام و اهتمام به موقعیت آنها و یک نوع عبادت است) از خداوند چیزی را بخواهند. این معنی نه بوی شرک می‌دهد و نه بر خلاف آیات دیگر قرآن است و نه از عموم آیه فوق بیرون می‌باشد (مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۳۶۴). ضمن اینکه طبق قاعده‌ی مسلم «هرگاه لام تعریف اشاره به معهود نباشد، عمومیت مراد خواهد بود» (تفتازانی، المطول فی شرح تخلص المفتاح، ص ۲۰۶)

واژه‌ی «الْوَسِيلَةَ» در این آیه هیچ گونه اشاره‌ای به معهود نبوده است؛ لذا عموم وسیله مراد بوده و اختصاص آن به یک مورد خاص، به هیچ وجه صحیح نمی‌باشد. گذشته از این، در ابتداء آیه، خداوند متعال مؤمنین را به تقوای الهی دعوت می‌کند. تقوای الهی عبارت است از انجام تکالیف شرعی و اجتناب از منهیات. اکنون اگر از واژه‌ی «الْوَسِيلَةَ»، همان اداء تکالیف شرعی همچون نماز و روزه را اراده کنیم، هیچ گونه افاده‌ی معنای جدیدی نکرده، بلکه تاکید بر معنای قبلی خواهد بود، در حالی که طبق آنچه اهل فن فصاحت و بلاغت بیان کرده‌اند «تأسیس بهتر از تأکید است» لذا به جهت افاده‌ی معنای تأسیس، لازم است از واژه‌ی «الْوَسِيلَةَ» پیامبران و اولیاء الله و صالحین مراد گردد. (تفتازانی، المطول فی شرح تخلص المفتاح، ص ۲۶۲)

مفهوم «الْوَسِيلَةَ» از دیدگاه مفسران اهل سنت

بسیاری از مفسران اهل سنت نیز مفهوم «الْوَسِيلَةَ» را شامل توسل به پیامبر^(ص) دانسته و توسل به اولیاء الله را جایز می‌دانند.

زحیلی با ارجاع به بحث مشروح آلوسی در باب توسل، وقتی «وسيله» را می‌خواهد معنی کند آن را شامل توسل به مخلوق از جمله پیامبر^(ص) می‌داند به این معنی که دعای او را وسیله قرار دهیم. او می‌نویسد: «التوسل بالمخلوق والاستغاثه به بمعنی طلب الدعاء منه...»؛ (وسيله شامل توسل به مخلوق و استغاثه به او نیز می‌شود، به این معنی که درخواست دعا از او بکنیم...). سپس می‌افزاید: «دعاء و شفاعة النبي^(ص)، فقد جعل الدعاء وسیله، و هو جائز، بل مندوب»؛ (دعا و شفاعت از پیامبر^(ص) به این معنی که دعای او را وسیله قرار دهیم نه تنها جایز بلکه مستحب می‌باشد (زحیلی، التفسیر المنیر فی العقیده و الشریعه و المنهج، ج ۶، ص ۱۷۴ تا ۱۷۶).

«آلوسی» از علمای بزرگ اهل سنت، روایات زیادی در زمینه توسل را در تفسیرش نقل کرده است و پس از تجزیه و تحلیل طولانی و حتی سخت گیری در باره آنها در پایان ناگزیر به اعتراف شده و چنین می‌گوید: «بعد از تمام این گفتگوها من مانعی در توسل به پیشگاه خداوند به مقام پیامبر^(ص) نمی‌بینم چه در حال حیات پیامبر و چه پس از رحلت او». او بعد از بحث نسبتاً مشروحی در این زمینه، اضافه می‌کند: «توسل جستن به مقام غیر پیامبر در پیشگاه خدا نیز مانعی ندارد، به شرط اینکه او حقیقتاً در پیشگاه خدا مقامی داشته باشد» (آلوسی، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۳، ص ۲۹۷).

مراغی نیز صراحتاً مفهوم «الْوَسِيلَةَ» را شامل توسل به پیامبر^(ص) می‌داند و تاکید می‌کند صحابه نیز این کار

را انجام می‌دادند. او در تفسیرش وقتی اقسام وسیله را برمی‌شمارد می‌نویسد: «التوسل إلى النبي (ص) بدعائه و شفاعته كما كان الصحابة يفعلون»؛ (یکی از اقسام وسیله توسل به پیامبر (ص) و درخواست دعا و شفاعت او می‌باشد؛ چنان که صحابه این کار را انجام می‌دادند) (مراغی، تفسیر المراغی، ج ۶، ص ۱۱۰).

مفهوم «الْوَسِيلَةَ» با توجه به سایر آیات

وقتی به سایر آیات قرآن رجوع می‌کنیم به وضوح می‌بینیم نه تنها توسل به اولیای الهی جایز می‌باشد، بلکه باعث تقرب به خداوند نیز دانسته شده است و مفهوم «الْوَسِيلَةَ» شامل آن می‌گردد. در آیه ۶۴ سوره نساء می‌خوانیم: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا»؛ (اگر آنها هنگامی که به خویشتن ستم کردند [و مرتکب گناهی شدند] به سراغ تو می‌آمدند و از خداوند طلب عفو و بخشش می‌کردند و تو نیز برای آنها طلب عفو می‌کردی، خدا را توبه پذیر و رحیم می‌یافتند). در این آیه منافقین به خاطر توسل نکردن به پیامبر (ص) مورد توبیخ واقع شده‌اند. همچنین در آیه ۹۷ سوره یوسف می‌خوانیم که: برادران یوسف به پدرشان متوسل شده و از پدر تقاضا کردند که در پیشگاه خداوند برای آنها استغفار کند و یعقوب نیز این تقاضا را پذیرفت. در آیه ۱۱۴ سوره توبه نیز موضوع استغفار ابراهیم در مورد پدرش آمده که تاثیر دعای پیامبران را درباره دیگران تایید می‌کند و همچنین در آیات متعدد دیگر قرآن این موضوع منعکس است (مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۳۶۶).

مفهوم «الْوَسِيلَةَ» در سیره مسلمین

علاوه بر مفهوم لغوی و ظاهر آیه توسل و دلالت آیات دیگر قرآن بر جواز توسل به صالحین، وقتی به سیره مسلمین نیز رجوع می‌کنیم می‌بینیم همین معنی را از آیه برداشت کرده‌اند و عملاً به «اولیاء الهی» متوسل می‌شدند و آنها را شفیع درگاه خداوند قرار می‌دادند و به وسیله آنها به خداوند تقرب می‌جستند. مثلاً «بخاری» نقل می‌کند که در زمان خلیفه دوم قحطی شدیدی رخ داد. خلیفه نیز با این عبارت از خداوند تقاضای باران کرد: «اللَّهُمَّ إِنَّا كُنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّنَا وَتَسْقِينَا وَإِنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِعَمِّ نَبِيِّنَا فَاسْقِنَا»؛ (خداوندا ما به واسطه پیامبر خود به درگاهت متوسل می‌شدیم و تو باران برای ما می‌فرستادی، الآن به واسطه عموی پیغمبرمان متوسل می‌شویم، باران برای ما بفرست) (بخاری، صحیح البخاری، ج ۲، ص ۲۷).

«شافعی» پیشوای یکی از مذاهب چهارگانه اهل سنت نیز در شعری «وسيله» را به معنی توسل به اولیای الهی به کار برده است و به اهل بیت (ع) توسل جسته است؛ او می‌گوید:

«آل النبي ذریعتی و هم الیه وسیلتی أرجو بهم اعطی غدا بید الیمین صحیفتی» (ابن حجر الهیتمی، الصواعق المحرقة علی أهل الرفض الضلال و الزندقه، ج ۲، ص ۵۲۴) خاندان پیغمبر اکرم (ص) وسیله منند آنها در پیشگاه او سبب تقرب من می‌باشند، امیدوارم فردای قیامت به سبب آنها نامه اعمال من به دست راست من سپرده شود.

سمهودی از علمای معروف اهل سنت در کتاب «وفاء الوفاء» تصریح می‌کند: «توسل به پیامبر (ص) در هر

حالی جایز بوده و جزء روش و سیره گذشتگان است». او در ادامه در مورد جواز توسل به پیامبر (ص) بعد از وفات چنین نقل می‌کند که مرد حاجت‌مندی در زمان عثمان کنار قبر پیامبر (ص) آمد و نماز خواند و چنین دعا کرد: «اللَّهُمَّ اِنِّي اَسْأَلُكَ وَ اَتَوَجَّهُ اِلَيْكَ بِنَبِيِّنا مُحَمَّدٍ (ص) نَبِيِّ الرَّحْمَةِ يَا مُحَمَّدُ اِنِّي اَتَوَجَّهُ بِكَ اِلَى رَبِّي فَيَقْضِي حَاجَتِي»؛ (خداوندا من از تو تقاضا می‌کنم و به وسیله پیامبر ما محمد (ص) پیغمبر رحمت به سوی تو متوجه می‌شوم، ای محمد من به وسیله تو متوجه پروردگار تو می‌شوم تا مشکلم حل شود). بعدا اضافه می‌کند چیزی نگذشت که مشکل او حل شد. (سمهودی، وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۳)

با این توضیحات روشن می‌شود که مفهوم «الْوَسِيلَةَ» شامل توسل به اولیاء الله و طلب شفاعت از آنها می‌شود و این عمل منجر به رستگاری می‌شود؛ چنان که در پایان آیه ۳۵ سوره مائده می‌خوانیم: «لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»؛ توسل به آنها باعث فلاح و رستگاری خواهد بود.

۴. وجوب اطاعت از امام (که لطف و رحمت از جانب خداست)

ولایت و اطاعت، عناصر کلیدی در شبکه مفاهیم توحیدی قرآن است؛ زیرا برای هر چیزی بروز و ظهوری است. ظهور توحید را می‌بایست در ولایت پذیری و اطاعت پذیری جست‌وجو کرد. اگر توحید مرکز و محور همه هستی است، ولایت و اطاعت پذیری، پذیرش توحید است. بنابراین، کسانی که مدعی توحید و ایمان بدان هستند ولی ولایت و اطاعت پذیر نیستند، از دایره ایمان بیرون هستند. لذا ما ابتدا به اثبات ولایت امامت می‌پردازیم سپس اطاعت از آن ولایت را به اثبات خواهیم رساند

ولایت

(ولایت) را در تلفظ به فتح و کسر (واو) هر دو می‌توان خواند و از نظر معنا علاوه بر این که به مفهومی مصدری اشاره دارد، به معنی امارت و فرمانروایی و تدبیر امور نیز هست. علاوه بر این دو معنا، معانی دیگری که در فرهنگ‌های لغت برای (ولایت) به چشم می‌خورد عبارتند از: محبت، نصرت، سلطان. استاد مطهری ولایت را این گونه معنا و تعریف می‌کند: ولایت به معنی حجت زمان که هیچ زمانی خالی از حجت نیست. ... ولایت، یعنی تسلط و سرپرستی.

ولاء

معنی کلمه (ولاء) که (ولایت) و (تولی) از آن مشتق شده است اتصال و نزدیکی است. وقتی که دو چیز یا دو شخص به یکدیگر آن چنان نزدیک باشند که در میان آنها فاصله‌ای وجود نداشته باشد، این را توالی می‌نامند. مسلمین باید نسبت به یکدیگر ولایت داشته باشند یا ولاء یکدیگر را داشته باشند، مقصود این است که روح ایشان به یکدیگر نزدیک باشد و روابط اجتماعی شان با یکدیگر روابط نزدیک باشد.

اقسام ولاء

استاد شهید مطهری تقسیمات ولاء را بدین ترتیب بیان می‌دارد: از نظر اسلام دو نوع ولاء وجود دارد: منفی و مثبت. یعنی از طرفی مسلمانان، مأموریت دارند که نوعی ولاء را نپذیرند و تبرک کنند و از طرف دیگر دعوت شده‌اند که ولاء دیگری را دارا باشند و بدان اهتمام ورزند. ولاء اثباتی اسلامی نیز به نوبه خود بر دو

قسم است: ولاء عام و ولاء خاص. ولاء خاص نیز اقسامی دارد که درباره هر یک از اینها به اجمال بحث می‌کنیم.

انواع ولایت

مسئله ولایت و سرپرستی با تاریخ بشر گره خورده است و به جغرافیا و فرهنگ ویژه‌ای وابسته نیست و سیره عقلا بر آن استقرار و استمرار یافته است. اگر زندگی جمعی بشر را فطری بدانیم، ولایت جزء لاینفک زندگی جمعی است. از آنجا که اراده خداوند بر این تعلق گرفته که جهان را با واسطه اداره کند، چنان که قرآن به این واسطه اشاره کرده و می‌فرماید: (قسم به تدبیر کنندگان امر).

در نتیجه امام^(ع) یکی از بزرگترین واسطه‌های فیض الهی در عالم تکوین و تشریح است. بنابراین، امام مرکز و محور جهان هستی، مبین، مفسر و زبان گویای پیامبر^(ص) در مورد شریعت است و بر عالم تکوین و تشریح ولایت دارد. استاد مطهری انواع و مراتب ولایت مداری را بدین شرح بیان می‌دارد:

۱. ولایت تکوینی

ولایت تکوینی، یعنی فرمانروایی امام بر جهان هستی و اینکه تمام نظام آفرینش به اذن خداوند، تحت حاکمیت و تصرف امام است. اگر آدمی از معرفت راستین و یقینی بهره برد، ولایت حقیقی پیدا می‌کند، بدین معنا که می‌تواند در جهان تصرف کند و با نیروی روحی و معنوی، کرامات و افعال خارق العاده از خویش بروز دهد. استاد مطهری می‌فرماید: مقصود از ولایت تکوینی این است که انسان در اثر پیمودن صراط عبودیت به مقام قرب الهی نائل می‌گردد و اثر وصول به مقام قرب - البته در مراحل عالی آن - این است که معنویت انسانی که خود حقیقت و واقعیتی است در وی متمرکز می‌شود و با داشتن آن معنویت، قافله سالار معنویات، مسلط بر ضمائرها و شاهد بر اعمال و حجت زمان می‌شود.

در جایی دیگر می‌فرماید:

همان‌سان که امامان^(ع) بر عالم کائنات سلطه و اشراف دارند، بر آدمیان نیز نظارت و چیرگی دارند. از این رو است که مؤمنان بدان توسل می‌جویند و با برقرار ساختن ارتباط معنوی با آن بزرگان هدایت و سعادت می‌طلبند. مقام ولایتی باطنی امامان - که همان منصب خلافت کبری است و واسطه میان خداوند و آفریدگان است ولایت تکوینی خوانده می‌شود.

مراحل و مراتب ولایت تکوینی

از نظر استاد مطهری، کمال و قدرتی که بر اثر عبودیت، اخلاص و پرستش واقعی (ولایت تکوینی) نصیب بشر می‌گردد، دارای منازل و مراحل زیر است؛ بنابراین هیچ انسانی بر انسان دیگر ولایت ندارد، مگر آن کس که خدا یا رسول خدا^(ص) یا یکی از اوصیای رسول خدا^(ص) برایش ولایت قرار داده باشد.

الف. ولایت معنوی

یکی از شئون امامت در اعتقاد شیعی، به ولایت معنوی و باطنی امامان باز می‌گردد. اعتقاد به امامت، یعنی اعتقاد به وجود انسان کاملی که حامل معنویت کلی انسانیت و قطب و محور عالم امکان است. بر این اساس،

هیچ زمانی ممکن نیست که زمین از حجت حق و وجود انسان کامل خالی باشد. ولایت معنوی و یا ولایت طریقت، یعنی این جهت که آنها به واسطه پیمودن صراط قرب و رسیدن به جایی که وجودشان یک وجود حقانی است و باطن شریعت را به حد کمال دارا می باشند و معنویت انسانی که خود حقیقتی است، در آنها متمرکز و آنها با این جهت قافله سالار معنویات و مربی معنوی بشر و مسلط بر ضمائیر و شاهد بر اعمال بشر و حجت بر زمان و قطب دوران می باشند و زمین هیچ گاه از ولی که حامل چنین معنویتی باشد خالی نیست.

ب. ولایت پیامبر اکرم (ص)

ساحت ربوبی، منزّه از ماده و محدودیت است، لذا ولایت تشریعی خداوند و ارتباطش با انسان مادی و حاکمیت و ولایتش از طریق پیامبر اکرم (ص) اعمال می شود، همان پیامبری که دریافت کننده وحی و دارای عصمت و علم خدادادی و دارای بالاترین مقدار شناخت به محتوای وحی و والاترین انگیزه برای تحقق آن است، از این رو است که در قرآن کریم ولایت و اطاعت پیامبر خاتم (ص) قرین ولایت و اطاعت خدا قرار گرفته است: ولی شما تنها خدا و پیامبر او است و کسانی که ایمان آورده اند، همان کسانی که نماز بر پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.

قرآن در جای دیگر می فرماید: هر کس از پیامبر (ص) فرمان برد در حقیقت خدا را فرمان برده است. استاد مطهری می فرماید: «اجتماع نیازمند به رهبر است. آن کس که باید زمام امور اجتماع را به دست گیرد و شئون اجتماعی مردم را اداره کند و مسلط بر مقدرات مردم است، ولی امر مسلمین است ... پیامبر (ص) گذشته از این که مبین و مبلغ احکام بود و گذشته از این که قاضی مسلمین بود، سائنس و مدیر اجتماع مسلمین بود، ولی امر مسلمین و اختیاردار اجتماع مسلمین بود.»

بنابراین ولایت و رهبری پیامبر (ص) برخاسته از اراده خدای سبحان بود و کسانی که به رسالت پیامبر (ص) ایمان آورده بودند، زعامت سیاسی حضرت (ص) را نیز به عنوان یک امر الهی پذیرفته بودند.

ج. ولایت ائمه اطهار (ع)

از آنچه درباره حق حاکمیت از منظر اسلام گفته شد، این مطلب روشن می شود که رهبری جهان اسلام پس از پیامبر (ص) نیز می بایست مشروعیت تصرفات خود را از جانب خدای سبحان دریافت کند. از این رو پیامبر (ص) ولایت ائمه (ع) را به عنوان دستور خدای متعال ابلاغ کردند و این مسئله ای است که در جای خود مورد بحث قرار گرفته است. حضرت علی (ع) پس از پیامبر اسلام (ص) شایسته ترین فرد برای اداره جامعه اسلامی بود. او از نظر فضیلت و تقوا و سایر صفات عالی انسانی شخصیتی ممتاز بود. به همین دلیل حضرت رسول خدا (ص) از طرف خدای متعال جانشین خود معرفی کرد.

د. ولایت فقیه

در تفسیر ولایت و زعامت فقیه دو دیدگاه مختلف وجود دارد:

دیدگاه اول، مدعی است که فقیه خود بر مسند حکومت تکیه کرده و به اداره و حل فصل امور از طریق

نمایندگان خود می‌پردازد. دیدگاه دوم، ولایت و زعامت فقیه را به معنای اشراف بر امور و نظارت بر حاکم، به عنوان رهبر و مرجع دینی تفسیر می‌کند. استاد مطهری معتقد به دیدگاه دوم است و می‌فرماید:

ولایت فقیه به این معنا نیست که فقیه خود در رأس دولت قرار بگیرد و عملاً حکومت کند. نقش فقیه در یک کشور اسلامی، یعنی کشوری که در آن مردم اسلام را به عنوان یک ایدئولوژی پذیرفته و به آن ملتزم و متعهد هستند، نقش یک ایدئولوگ است نه نقش یک حاکم. وظیفه ایدئولوگ این است که به اجرای درست و صحیح ایدئولوژی نظارت داشته باشد.

ویژگی‌های افراد ولایت‌مدار

انسان کامل قرآنی که مصداق بارز آن ولی الله است پنج ویژگی دارد که عبارتند از:

۱. عشق و محبت آتشین به حضرت حق (جلت عظمت) و اولیای خاص او

۲. تعقل و معرفت برتر (علم عالی)

۳. قدرت و توانایی برتر

۴. وحدت در عین کثرت (تلازم با اجتماع و لوازم آن)

۵. حماسه یا ستیز با ضد ارزش‌ها

این انسان با ویژگی‌های فوق مظهر اتم و اکمل «ولی الله» است، صاحب ولایت کلیه است که می‌تواند به اذن الله در ماده کائنات تصرف کند و قوای ارضیه و سماویه را تحت تسخیر خویش درآورد. مصداق اتم و اکمل و مثل اعلای انسان کامل و صاحب ولایت کلید، پیامبر خاتم و اهل بیت او می‌باشند. در زیارت شریف جامعه کبیره نیز درباره اهل بیت^(ع) این ویژگی‌ها به چشم می‌خورند:

«تام و کامل در عشق و محبت به خدا و صاحب مقام اخلاص در توحید حضرت حق و آشکار کنندگان و اقامه کنندگان امر و نهی الهی و بندگان گرمی و مقرب درگاه ربوبی ... به شما خدا آفرینش جهان را آغاز کرد و به شما کتاب آفرینش را به پایان می‌برد و به وسیله شما باران رحمت را فرو می‌فرستد و به واسطه شما از فرو ریختن آسمان‌ها بر زمین (و زمینیان) جلوگیری می‌کند مگر آن زمان که خود اذن و اجازه دهد. (شما لنگر آسمان‌ها و زمین هستید) و به ولایت و محبت شما «اهل بیت» رستگاران به رستگاری می‌رسند و با دوستی و ولایت شما طاعات واجب و فرایض، مورد قبول درگاه خداوند متعال واقع می‌شود.»

اولین مرحله این است که الهام بخش و تسلط بخش انسان بر نفس خویش است. به عبارت دیگر کمترین نشانه قبولی عمل انسان در نزد پروردگار این است که اولاً بینشی نافذ پیدا می‌کند، روشن و بینای خود می‌گردد. قرآن کریم می‌فرماید: اگر تقوای الهی را داشته باشید، خداوند مایه تمیزی برای شما قرار می‌دهد. و ثانیاً آدمی بر نفس و قوای نفسانی خویش غالب و قاهر می‌گردد، اراده انسان در برابر خواهش‌های نفسانی و حیوانی نیرومند می‌گردد، آدمی حاکم وجود خویش می‌شود و مدیریت لایقی نسبت به دایره وجود خویش کسب می‌کند. در این مرحله اولین اثر عبودیت، ربوبیت و ولایت بر نفس اماره است.

مرحله دوم، تسلط و ولایت بر اندیشه‌های پراکنده یعنی تسلط بر نیروی متخیله است. این قوه در اختیار ما نیست، بلکه ما در اختیار این قوه عجیب هستیم. یکی از وظایف بشر تسلط بر هوس بازی خیال است،

وگرنه این قوه شیطان صفت مجالی برای تعالی و پیمودن صراط قرب نمی‌دهد و تمام نیروها و استعدادها را در وجود انسان باطل و ضایع می‌گرداند. سالکان راه عبودیت، در دومین مرحله، این نتیجه را می‌گیرند که بر قوه متخیله خویش ولایت و ربوبیت پیدا می‌کنند، آن را برده و مطیع خویش می‌سازد. اثر این مطیع ساختن این است که روح و ضمیر به سائقه فطری خدا خواهی هر وقت میل بالا کند، این قوه با بازیگری‌های خود مانع و مزاحم نمی‌گردد.

مرحله سوم این است که روح در مراحل قوت و قدرت و ربوبیت و ولایت خود به مرحله‌ای می‌رسد که در بسیاری از چیزها از بدن بی‌نیاز می‌گردد، در حالی که بدن صددرصد نیازمند روح است. روح و بدن نیازمند به یکدیگرند. حیات بدن به روح است. روح صورت و حافظ بدن است. سلب علاقه تدبیری روح به بدن مستلزم خرابی و فساد بدن است. و از طرف دیگر روح در فعالیت‌های خود نیازمند به استخدام بدن است بدون به کار بردن اعضا و جوارح و ابزارهای بدنی قادر به کاری نیست.

مرحله چهارم این است که خود بدن از هر لحاظ تحت فرمان و اراده شخص در می‌آید، به طوری که در حوزه بدن خود شخص اعمال خارق العاده سر می‌زند. امام صادق (ع) می‌فرماید:

آنچه که همّت و اراده نفس در آن نیرومند گردد و جداً مورد توجه نفس واقع شود، بدن از انجام آن ناتوانی نشان نمی‌دهد.

مرحله پنجم که بالاترین مراحل است، این است که حتی طبیعت خارجی نیز تحت نفوذ اراده انسان قرار می‌گیرد و مطیع انسان می‌شود. معجزات و کرامات انبیاء و اولیاء حق از این مقوله است. حقیقت این است که روح مذهب تشیع که آن را از سایر مذاهب اسلامی ممتاز می‌کند و بینش اسلامی خاص به پیروان خود می‌دهد، دید خاص این مذهب درباره «انسان» است. از طرفی استعدادهای انسان را بسی شگرف می‌داند و جهان را هیچ‌گاه از وجود «انسان کامل» که همه استعدادهای انسانی در او به فعلیت رسیده باشد خالی نمی‌داند و از طرف دیگر طبق بینش این مذهب عبودیت یگانه وسیله وصول به مقامات انسانی است و طی طریق عبودیت به صورت کامل و تمام جز با عنایت معنوی و قافله سالاری انسان کامل که ولیّ و حجّت خداست میسر نیست.

۲. ولایت تشریحی

ولایت تشریحی امام، به معنای فرمانروایی او بر جامعه و حق تصرف در جان و مال مردم لزوم اطاعت او می‌باشد. امامان از ویژگی عصمت برخوردارند و جهل به ساحت وجود آنان راه ندارد و باطن آنان، منزلگاه الهام‌های غیبی است. این ویژگی‌ها، ولایتی با خود می‌آورد که آن را ولایت تشریحی می‌گویند. استاد مطهری می‌فرماید:

امامان (ع) از طریق رمزی و غیبی که همانند وحی بر ما پوشیده است علوم را از پیامبر اسلام (ص) برگرفته‌اند و برای مردم باز می‌گویند.

مراتب ولایت تشریحی

ولایت تشریحی خود مراتب و مراحل به شرح زیر دارد

ولایت الله

اسلام با برابر دانستن همه انسان‌ها، سلطه حکام خودسر را که خودشان را حاکم مطلق توده مردم می‌دانستند مردود شمرده و حق ولایت و حاکمیت را تنها از آن خدایی دانست که حیات و هستی انسان از او است: **فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ**

و اوست که از علم، حکمت، قدرت و رحمت مطلق برخوردار است و می‌تواند قانون‌گذار و حاکم واقعی باشد، و لذا تنها قبول ولایت و اطاعت او عقلاً و شرعاً لازم است. از این رو اسلام کسانی را که غیر خدا را به منزله رب، ولی و سرپرست می‌گیرند، گمراه خواند: و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرند.

حضرت علی^(ع) در نامه‌ای به فرزندش می‌نویسد: بنده غیر خودت مباش که خداوند تو را آزاد آفریده است. (مجله حصون، ولایت ولایتمداری از دیدگاه شهید مطهری)

حضرت علی^(ع) در فرازی کوتاه، از ویژگی‌های اولیای حق و قلمرو ولایتشان پرده برداشته است، آنجا که می‌فرماید: اولیای خدا آنان‌اند که به باطن دنیا می‌نگرند، آنگاه که مردم به ظاهر آن می‌نگرند. و به فردای آن می‌پردازند آنگاه که مردم خود را به امروز آن سرگرم ساخته‌اند، پس آنچه را که می‌ترسند آنان را بمیراند. آنگاه که می‌دانند به زودی ترکشان خواهد کرد دست شسته‌اند. آنان زیاده طلبی دیگران از دنیا را اندک خواهی و دست یافتنشان به آن را از دست دادن تلقی می‌کنند.

مولا در این فراز، نخست مهم‌ترین ویژگی اهل ولایت را ولایت بر نفس اماره و خودخواهی و افزون طلبی و ولایت بر خیال و اوهام ذکر کرده است و پس از آن یافتن ولایت فکری و علمی بر اهل دین و ولایت سیاسی و اجتماعی را اوج ولایت و رمز آن دانسته است، یعنی آنجا که می‌فرماید:

کتاب خدا به واسطه آنان شناخته می‌شود به ولایت فکری و مرجعیت علمی و آنجا که می‌فرماید: «کتاب خدا به سبب آنان بر پای می‌ایستد» به ولایت سیاسی و اجتماعی و ولایت معنوی و توانایی فوق العاده آنان بر تربیت و تزکیه نفوس اشاره دارد.

بنابراین، ولی الله کسی است که به سبب تقرب الهی مجرای ولایت و اراده خدا در زمین گشته است و در عین زمینی بودن آسمانی و در عین آسمانی بودن زمینی است. استاد مطهری با استناد به سخنان علی^(ع) در اوصاف حجج الهی می‌فرماید: با دنیا و اهل دنیا با بدنهایی معاشرت کردند که روح‌های آن بدن‌ها به بالاترین جایگاه‌ها پیوسته بود.

از سوی دیگر، این ولایت (چنانکه نص روایات اهل بیت^(ع) و سخن اهل عرفان است) قابل انقطاع نیست، زیرا احیای دینی، رهبری و امامت جامعه دینی و تربیت و تزکیه عرفانی با رحلت پیامبر^(ص) یا با عدم حضور ولی کامل (معصوم^(ع)) منقطع نمی‌شود، بلکه انقطاع آن ملازم با حاکمیت طاغوت است.

به گفته امام علی^(ع): زمین خالی از حجت بپاخواسته برای خدا نمی‌ماند ... تا آنکه دلایل و بینات خدا باطل نشود.

آثار ولایت مداری

اسلام نیز قانون محبت است، محبت آن است که با حقیقت توأم باشد، محبت خیر رساندن است از بزرگترین امتیازات شیعه بر سایر مذاهب این است که پایه و زیر بنای اصلی آن محبت است. از زمان شخص نبی اکرم (ص) که این مذهب پایه گذاری شده است زمزمه محبت و دوستی بوده است که می فرماید: علی و شیعیان او رستگارند.

از این رو تشیع مذهب عشق و شیفتگی است. تولای آن حضرت مکتب عشق و محبت است. عنصر محبت در تشیع دخالت تام دارد. استاد مطهری به آثار عشق و محبت اشاره می کند و می فرماید: از جمله آثار عشق نیرو و قدرت است. محبت نیروآفرین است ... عشق و محبت، سنگین و تنبل را چالاک و زرنگ می کند و حتی از کودن، تیزهوش می سازد ... عشق است که از بخیل، بخشنده و از کم طاقت و ناشکیبا، متحمل و شکیب می سازد ... تولید رقت و رفع غلظت و خشونت از روح ... همه از آثار عشق و محبت است.

بشر به اکسیر محبت نیکان و پاکان سخت نیازمند است که محبت بورزد و محبت پاکان، او را با آنها هم رنگ و هم شکل قرار دهد. ولاء محبت مقدمه و وسیله ای است که مردم را به اهل البیت (ع) پیوند واقعی می دهد تا از وجودشان، از آثارشان از سخنان و تعلیماتشان از سیرت و روششان استفاده کنند. استاد مطهری با نقل روایتی از پیامبر اعظم (ص) آثار محبت آل محمد (ص) را چنین بیان می کند:

هر کس که بر دوستی آل محمد مرد، شهید مرده است، هر کس که بر دوستی آل محمد مرد، آمرزیده مرده است، هر کس که بر دوستی آل محمد مرد، توبه کار مرده است، هر کس که بر دوستی آل محمد مرد، مؤمن و کامل ایمان مرده است ...

اطاعت پذیری نسبت به ولایت

از آن جایی که ولایت در تحلیل اسلامی و قرآنی، بخش اصلی و بنیادین مفهوم ایمان است و ایمان و ولایت، امری باطنی می باشد، راه شناخت ولایت پذیری و ایمان اشخاص، با اموری چون اطاعت پذیری می باشد. به این معنا که برای سنجش ایمان و دوستی هر کسی نسبت به ولی الله می بایست به اطاعت پذیری او توجه کرد. هرچه شخص مطیع تر و گوش به فرمان تر باشد دانسته می شود که این شخص عشق و علاقه ای بیشتر دارد و نسبت به ولی الله ارادت و نزدیکی بیشتری را احساس می کند؛ زیرا ولایت در فرهنگ قرآنی، ارتباط تنگاتنگی با مهر و محبت دارد و بر همین اساس و الگوست که در تفسیر ایمان واقعی گفته اند که ایمان و کفر چیزی جز حب و بغض نیست و انسان های مؤمن نسبت به خدا و رهبران اسلامی که از آنان به اولیای الهی یاد می شود، دوستی و عشق می ورزند و همین عشق و محبت باطنی است که آنان را به انسان های مطیع و گوش به فرمانی تبدیل می کند که اگر از آنها هرچه خواهند بی هیچ اما و اگری انجام می دهند.

داستان صحابی امام صادق (ع)

در روایتی است که خراسانی نزد امام صادق (ع) آمد و عرضه داشت: چرا شما حق خود را از خلافت ظاهری باز نمی ستانید و قیام به حکومت و برپایی آن نمی کنید؟ در اتاقی که آن حضرت (ع) نشسته بود، کوره نانواپی

بود و در آن آتشی افروخته شده بود. آن حضرت^(ع) به خراسانی فرمان می‌دهد تا درون کوره رود. خراسانی هراسان می‌شود و به گمان آن که خطایی از وی سر زده است پوزش خواهی می‌کند. دمی نمی‌گذرد که یکی از یاران عاشق و باوفای امام^(ع) وارد می‌شود. آن حضرت^(ع) به صحابی خویش فرمان می‌دهد تا به درون کوره نانوایی برود. صحابی، کفش‌هایش را زیر بغل می‌زند و از همان جا خود را به درون کوره می‌افکند. خراسانی حیران می‌ماند که اکنون این صحابی در درون آتش کوره چه می‌کند و چه می‌شود. اما امام^(ع) سرگرم گفت و گو می‌شود و توجهی به صحابی خود نمی‌کند. دمی می‌گذرد و چون امام نگرانی را در چهره خراسانی می‌یابد به وی فرمان می‌دهد تا برخیزد و درون کوره نانوایی بنگرد. خراسانی وقتی به سرکوره می‌رود صحابی را در درون آتش نشسته می‌یابد بی‌آنکه آتش به او زیان و آسیبی رسانده باشد. امام^(ع) از خراسانی می‌پرسد: چند نفر صحابی از این دست در خراسان داریم که گوش به فرمان و مطیع محض ما باشند؟ خراسانی می‌گوید: این گونه صحابی کسی در خراسان نیست.

نتیجه گیری از حکایت

این حکایت به خوبی نشان می‌دهد که میزان ولایت پذیری شخص را می‌بایست از میزان و درجه اطاعت پذیری وی دانست. هرچه انسان نسبت به مولی و ولی الله نزدیک‌تر و محبت و عشق وی در دل و جانیش بیشتر باشد، اطاعت پذیری او نیز بیشتر خواهد بود و در انجام عمل و فرمان اولوالامر کمتر اما و اگر خواهد کرد

ادله قرآنی

۱. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا»؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولوا الامر (اوصیای پیامبر) را! و هرگاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر باز گردانید (و از آنها داوری بطلبید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید! این (کار) برای شما بهتر، و عاقبت و پایانش نیکوتر است» (نساء، ۵۹)

وجوب اطاعت از امام معصوم^(ع)

امام باقر^(ع) فرمود: بلندای حقیقت و اشرف و قلّه و کلید آن و باب همه چیز و خرسندی خدای رحمان تبارک و تعالی، اطاعت امام است بعد از معرفت او ... خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا»؛ هر که اطاعت پیغمبر نماید، اطاعت خدا کرده. و هر که رو گرداند، او را رها کن؛ زیرا ما تو را نگهبان او نفرستادیم.

امام باقر^(ع) به نقل از برخی اصحاب، درباره قول خدای^(عزوجل) در آیه «وَأَتَيْنَهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا»؛ «به آنها سلطنت بزرگی دادیم»، فرمود: مقصود، اطاعت آنهاست که بر مردم واجب است.

یعنی سلطنت و قدرت کامل، وقتی تحقق می‌پذیرد که مردم، با حکومت و همراه امام باشند که درباره آل ابراهیم چنین بود.

حسین بن علاء می گوید: گفتار خود را درباره اوصیا که اطاعتشان واجب است، به امام صادق (ع) عرض کردم. حضرت فرمود: آری، ایشان همان کسانی اند که خداوند متعال فرموده: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»؛ اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیغمبر و اولیای امر از خودتان را. یعنی مقصود از اولیای امر، اوصیا هستند و ایشان، همان ائمه معصوم (ع) هستند.

نتیجه گیری

ما با نگاه به آیات و روایات (ادله خاص) می یابیم که اولاً وجود امام برای ما بندگان الهی نعمت و رحمت است و به تبع آن با نگاه به ادله وجوب و امر به اطاعت می یابیم که اطاعت از امام بدون هیچ برگشتی واجب می باشد و ادله حمل بر ندب و بعث نمی باشد، به عباره اخیری ادله ی وجوب اطاعت از امام به صورت تام دلالت بر طلب وجوبی می کنند.

نوع انسان با نگاه کلی و اولی به این دو نوع ادله به یک تعارضی بر می خورد و اما پس از تکاپویی اندک در این ادله می یابد که تعارضی که به ذهن او خطور کرده تعارض غیرمستقر است و با کمی تامل از بین می رود و روشن می شود که با جوب اطاعت از امام (به نحو تام) است که رحمت بودن او تحقق پیدا می کند، به این معنا که اگر امام رحمت است، یکی از جلوه های رحمت بودنش وجوب اطاعت از اوست و رابطه رحمت و وجوب اطاعت از امام نه تنها رابطه ی تضادی نیست بلکه ضرورت است و به عبارت دیگر «این همانی» است.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم
۲. ابن بابویه قمی، محمد ابن علی، من لایحضره الفقیه، قم: موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۴ ه.ق.
۳. ابن حجر الهیتمی، احمد، الصواعق المحرقة فی الرد علی أهل البدع و الزندقه، مصر: مکتبه القاهره، ۱۳۸۵ ه.ق.
۴. ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغه، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ ه.ق.
۵. ابن منظور، محمد ابن مکرم، لسان العرب، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ ه.ق.
۶. آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ه.ق.
۷. باقی، علی، ولایت و ولایت مداری از دیدگاه شهید مطهری، فصلنامه حصون، بهار ۱۳۸۷، شماره ۱۵.
۸. بخاری، محمد ابن اسماعیل، صحیح البخاری، بیروت: دار طوق النجاء، ۱۴۲۲ ه.ق.
۹. تفتازانی، مسعود ابن عمر، المطول فی شرح تخلص المفتاح، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۵ ه.ق.
۱۰. جرجانی، علی ابن محمد، التعریفات، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۰ ه.ش.
۱۱. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر تسنیم، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۵ ه.ش.
۱۲. جوینی، ابراهیم ابن محمد ابن الموید، فرائد السمطین، بیروت: مؤسسه المحمودی، ۱۴۰۰ ه.ق.
۱۳. راغب اصفهانی، حسین ابن محمد، المفردات فی غریب القرآن، بیروت: دارالشامیه، ۱۴۱۲ ه.ق.

۱۴. زحیلی، وهبه ابن مصطفى، التفسير المنير في العقيدة و الشريعة و المنهج، بيروت: دارالفكر، ۱۴۱۸ ه.ق.
۱۵. سبحانی، جعفر، الموجز في اصول الفقه، قم: موسسه الامام الصادق (ع)، ۱۴۴۲ ه.ق.
۱۶. سروری مجد، علی، امامت و جامعه آرماني، تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و اندیشه، ۱۳۹۴ ه.ش.
۱۷. سمهودی، علی ابن احمد، وفاء الوفاء باخبار دارالمصطفى، بيروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۹ ه.ق.
۱۸. طباطبایی، سیدمحمدحسین، تفسير الميزان، تهران: دارکتب الاسلامیه، ۱۳۷۵ ه.ش.
۱۹. علیان نژاد، وحید، واژه نامه احکام: بیان و شرح اصطلاحات کتب فقهی، قم: امام علی بن ابی طالب، ۱۳۹۳ ه.ش.
۲۰. کلینی، محمد ابن یعقوب ابن اسحاق، الکافی، قم: نشر دارالحدیث، ۱۳۶۳ ه.ش.
۲۱. مجلسی، محمدباقر ابن محمدتقی، بحار الأنوار، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۳ ه.ق.
۲۲. مراغی، احمد مصطفى، تفسير المراغی، بيروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۲۳. مکارم شیرازی، ناصر، تفسير نمونه، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۷۴ ه.ش.

معرفی کتاب الحقائق فی محاسن الأخلاق

* حجت الاسلام هادی هادی زاده^۵

از جمله نعمات و برکات الهی بر عالم اسلام وجود مبارک و پرخیر و برکت فقیه و محدث بزرگوار مرحوم ملامحسن فیض کاشانی است، عالم بزرگواری که از جوانی تا واپسین روزهای پایانی عمر شریف به تألیف و تصنیف آثار ارزنده‌ای همت گمارد و روح دین و دین‌مداری و آب حیات معارف را به جان‌های تشنه عالم اسلام تزریق نمود و در عصر خود و اعصار بعد، از ستون‌های هدایت و ارشاد خلق گردید و برای طالبان هدایت چراغی فروزان جلوه نمود. از جمله آثار این شخصیت عظیم‌القدر که آن را در ماه‌های آخر عمر تألیف نمود کتاب شریف «الحقائق فی محاسن الأخلاق» است که با حجم کم از جامعیت نسبی در حوزه اخلاق برخوردار بوده و می‌توان آن را حاصل عمر مؤلف دانست. در این نوشتار ابتدا به معرفی شخصیت مؤلف و پیشینه علمی او پرداخته، سپس این کتاب شریف و ساختار آن به صورت اجمالی بررسی می‌شود.

علامه بزرگوار مرحوم ملامحسن فیض کاشانی از جمله شخصیت‌های نسبتاً جامع عالم اسلام است ایشان هم فقیه است و هم محدث، هم مفسر، هم فیلسوف، هم متخصص در علم اخلاق و هم عارف و عالم ربانی و هم شاعر و صاحب آثار بسیار در همه این عرصه‌ها که خود تعداد آنها را در صد عنوان فهرست نموده و برخی تعداد آنها را حدود دویست اثر دانسته‌اند. ایشان در قرن ۱۱ قمری در عصر صفویه از محضر اساتیدی همچون علامه محمدتقی مجلسی، شیخ بهایی، سید ماجد بحرانی، میرداماد، ملاصدرا و ... استفاده علمی نموده و به درجات بالایی از معارف، نائل گردید و خود چراغ تابانی شد برای طالبان علم همچون علامه محمدباقر مجلسی و سید نعمت‌الله جزایری و سایر کسانی که از محضرش استفاده نموده‌اند و در عصر خود و اعصار بعد ستارگان هدایت شدند. از مرحوم فیض کاشانی آثار متعددی به یادگار مانده است از جمله: کتاب شریف الوافی، جامع احادیث کتب اربعه شیعه، کتاب المحجۀ البیضاء فی تهذیب الاحیاء و کتاب الحقائق فی محاسن الاخلاق در علم اخلاق، کتاب حق‌الیقین در علم عقاید، کتاب تفسیری صافی، کتاب مفاتیح الشرایع در علم فقه و دیوان اشعار از این عالم بزرگوار باقی مانده است.

کتاب «الحقائق فی محاسن الاخلاق» از جمله آثار ناب مرحوم فیض کاشانی در علم اخلاق است که خلاصه‌ایست از کتاب شریف «المحجۀ البیضاء فی تهذیب الاحیاء» خود ایشان. این کتاب دارای شش مقاله است در مقاله اول مؤلف به امور مهمی اشاره می‌کند که پایه و زیربنای مباحث معرفتی است مثل مسئله علم نافع و علائم آن، نهی از مناظره و مجادله و مذمت صاحبان بدعت و رأی، اعتقادات و راه فهم آن، تفقه در دین، تقلین، آداب معلم، شناخت نفس و شهوت و غضب و ...؛ از مقاله دوم به بعد وارد مباحث اخلاقی می‌شوند در ابتدا به بیان معنای خُلق و اینکه طبایع قابل تغییر است و با مجاهده می‌توان اخلاق را مهذب نمود پرداخته سپس به برخی از خلق‌های بد هم‌چون کذب، غیبت، کینه، حسد، ریا، کبر و عجب اشاره می‌کنند؛ در مقاله سوم به بحث دنیا و آخرت ورود کرده و محبت مال و جاه را مذمت نموده و از فریفته شدن به دنیا

۵. استاد سطح یک حوزه علمیه مدینه العلم کاظمیه یزد. ۰۹۱۹۱۵۲۶۷۰۷

برحذر می‌دارند؛ در مقاله چهارم به خلق‌های پسندیده هم‌چون صبر، رضا، شکر، خوف و رجاء، محبت و انس، یقین، توکل، صدق و ادای امانت پرداخته و کیفیت تحصیل آنها را متذکر می‌شوند؛ در مقاله پنجم به برخی از عبادات و مقدمات آن هم‌چون نیت، اخلاص، طهارت، نماز، تلاوت قرآن، زکات، روزه، حج و زیارت پرداخته و به برخی از اسرار آنها اشاره می‌کنند؛ در نهایت در مقاله ششم به بحث توبه و مراقبه و محاسبه و تفکر و تدبیر و یاد مرگ می‌پردازند و در خاتمه کتاب به این مطلب اشاره می‌کند که خداوند متعال توفیق تألیف این کتاب را در پایان عمر در ۸۳ سالگی به ایشان مرحمت نموده است.

تألیفی به این تنقیح و تهذیب در کمتر کتابی یافت می‌شود. و گرچه مختصر است ولی در رساندن امهات مباحث اخلاقی به بیان واضح و روشن موفق بوده است. با تأملی در فهرست عناوین کتاب و گشت و گذاری در باغ معارف حیات بخش آن و با توجه به فضای فکری حاکم بر نویسندگی در پایان عمر، مؤلف بزرگوار تا حدود زیادی در هدفی که داشته است موفق بوده و توانسته اثری مختصر و مفید از امهات مباحث اخلاقی را که حاصل عمر ایشان است بر اساس مبانی قرآنی و روایی ارائه نموده و در اختیار طالبان هدایت قرار دهند؛ شاهد مثال این مطلب، بیانی است که خود در یکی از آثار می‌فرمایند: «إعلموا إخوانی إنی ما اهتمت ألاً بنور الثقلین و ما اهتمت ألاً بالأئمة المصطفین و برئت الی الله مما سوی هدی الله فان الهدی هدی الله...».

با توجه به آنچه در معرفی کتاب الحقائق و شخصیت و اعتبار مؤلف بیان شد می‌توان این کتاب را یکی از کتب ناب در زمینه مباحث اخلاقی و چراغ راه طالبان حقیقت دانست کتابی که اگر بر جان خواننده کتاب بنشیند او را از خاک تا افلاک پرواز می‌دهد و او را به هدف خلقت نائل می‌کند. به امید آن که جامعه اسلامی از آبشخور حقیقی معارف، سیراب شود.

در مسجد طراز اسلامی شور و بهجت عبادت خالص با نشاط زندگی پاک
خردمندانه و سالم، در هم می آمیزد و فرد و جامعه را به طراز اسلامی آن
نزدیک می کند

سخنان مقام معظم رهبری مد ظله

در پیام نوزدهمین اجلاس سراسری نماز

مسجد امام کاظم علیه السلام

مسجدی در طراز انقلاب اسلامی

